

ارزیابی انتقادی نگاه مکتب انگلیسی

به «گسترش جامعه بین‌المللی»

روح اله طالبی آرانی^۱

۱۳۹۶/۷/۲۳ ۱۳۹۷/۴/۱۱

چکیده

در این نوشتار، در ابتدا، برداشت کلاسیک مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی به طور اجمالی معرفی می‌گردد. سپس از طریق تحلیل محتوای آثار دانش‌پژوهان مکتب انگلیسی، تلاش می‌شود سیر تحول سیر تطور آرای آن‌ها درباره گسترش جامعه بین‌المللی بازسازی شود. در این چارچوب، استدلال می‌شود که از همان ابتدای طرح انگاره گسترش جامعه بین‌المللی، دو نسل متمایز از شرح‌ها/نقدکاویها در درون مکتب انگلیسی بر گسترش جامعه بین‌المللی سربرآورده اند: نخست، آن‌هایی که برداشت کلاسیک درباره گسترش جامعه بین‌المللی را مفروض گرفته‌اند؛ و دوم، آن‌هایی که با ارایه بدیل مفهومی در چارچوب مکتب انگلیسی عملاً کوشیده‌اند گامی به فراسوی برداشت کلاسیک درباره گسترش جامعه بین‌المللی بردارند. از نگاه نویسنده، از یک سو مایه‌های تاریخی و جامعه‌شناختی قلم‌فرسایی نظری درباره گسترش جامعه بین‌المللی، به عنوان یکی از پرمناقشه‌ترین مفاهیم رشته روابط بین‌الملل، دستورکارهای پژوهشی جدیدی از قبیل بررسی پیامدهای منطقه‌ای گسترش جامعه بین‌المللی را به روی دانش‌پژوهان می‌گشاید به گونه‌ای که می‌تواند پاسخ روشن‌تری به بسیاری از تحولات متفاوت در مناطق مختلف جهان به دست دهد، و از سوی دیگر، انباشته‌های نظری و استدلال‌های تجربی در مورد گسترش جامعه بین‌المللی چه بسا می‌تواند بحث‌هایی بدیع درباره امکان تحول در جامعه بین‌المللی کنونی و نحوه مقابله با چالش‌ها و بهره‌گیری از فرصت‌های محتمل آن در آینده را در اندازد. با این اوصاف، به نظر می‌رسد کفایت و کمال‌یافتگی بحث درباره گسترش جامعه بین‌المللی مستلزم ورود به عرصه‌ای فراتر از نظریه مکتب انگلیسی در روابط بین‌الملل است که می‌توان آن را «جامعه‌شناسی تاریخی گسترش جامعه بین‌المللی» نام نهاد.

واژگان کلیدی: جامعه بین‌المللی، گسترش، مکتب انگلیسی، جامعه‌شناسی تاریخی

۱. استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی

نویسنده مسئول، ایمیل: aranipolitics@gmail.com

مقدمه

بیش از نیم قرن از زمانی که «جامعه بین‌المللی» به عنوان عرصه دانش‌پژوهی روابط بین‌الملل به نحو انسجام‌یافته‌ای در ادبیات نظری روابط بین‌الملل، و به طور خاص از سوی نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی، مطرح شده است می‌گذرد. در این میان، ادراک غالب در رشته روابط بین‌الملل در بسیاری مواقع جامعه بین‌المللی را به عنوان عرصه‌ای جهان‌گستر و فراتاریخی در نظر می‌گیرد؛ حال آنکه بر اساس دیدگاه مکتب انگلیسی، جامعه بین‌المللی هم پدیده‌ای است تاریخی و هم واقعیتی است اجتماعی؛ این مدعا به نحو آشکاری در برداشتی که نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی ارائه داده‌اند تجلی یافته است. به نظر می‌رسد نفس طرح گسترش عرصه دانش‌پژوهی روابط بین‌الملل چند مزیت اساسی برای نظریه روابط بین‌الملل دارد: نخست آنکه، تاریخ بین‌المللی و پیامدهای واقعی آن برای حال را در ادبیات نظری روابط بین‌الملل برجسته می‌سازد؛ در این حالت، بررسی تاریخی به بخش اصلی نظریه‌پردازی تبدیل می‌گردد. دوم آنکه، بیش‌ازپیش به نظریه روابط بین‌الملل تناظر عینی می‌بخشد؛ به بیان بهتر، نظریه روابط بین‌الملل را از استدلال‌پردازیهای فرضی، شهودی و حتی آرمانشهرطلبانه دور می‌سازد. در این حالت است که عمل‌گرایی واقعیت‌محور به جای مفهوم‌پردازی‌های محض می‌نشیند. سوم آنکه، نظریه روابط بین‌الملل را به نوعی تلاش چندرشته‌ای و میان‌رشته‌ای مبدل می‌سازد؛ توجه به تاریخ به یک بعد خاص حیات انسانی محدود نمی‌شود و از این رو به نحو عینی‌تری مباحث سایر رشته‌های هم‌جوار با روابط بین‌الملل از قبیل اقتصاد، جامعه‌شناسی، و تاریخ را وارد رشته روابط بین‌الملل می‌سازد. با توجه به این که مکتب انگلیسی تنها رویکرد نظری انسجام‌یافته و جافتاده‌ای است که به صراحت و به نحو نظام‌مند به بحث درباره گسترش تاریخی عرصه دانش‌پژوهی روابط بین‌الملل پرداخته است، در این نوشتار تلاش می‌شود ادبیاتی که نظریه‌پردازان و شارحان آن در این زمینه تولید کرده‌اند آماج بررسی نقادانه قرار گیرد. بر همین اساس، برای پرهیز از اطاله کلام، در این نوشتار تلاش شده است صرفاً سیر تطور آرای کسانی که خود را کم‌بیش هم‌دل با جهت‌گیری کلی مکتب انگلیسی می‌دانند

و در طی چهار دهه اخیر در زمینه برداشت مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی قلم فرسوده‌اند مورد ارزیابی انتقادی قرار گیرد.

در این نوشتار، تلاش می‌شود با ارایه نوعی تقسیم‌بندی نوآورانه درباره سیر تطور آرای دانش‌پژوهان مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی بازشناسی شود. در این چارچوب، استدلال می‌شود که چگونه از همان ابتدای طرح انگاره گسترش جامعه بین‌المللی، دو نسل متمایز از شرح‌ها/نقدها در درون مکتب انگلیسی بر گسترش جامعه بین‌المللی سربرآورده‌اند، و انباشته‌های نظری این دو نسل می‌تواند چه امکان‌های مفهوم‌پردازی را برای دیدگاه‌های مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی در آینده فراهم آورد. برای انجام این کار، در ابتدا برداشت کلاسیک مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی مورد بررسی اجمالی قرار خواهد گرفت. پس از آن، شرح‌ها/نقدهای نسل اول بر برداشت کلاسیک مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی بررسی و ارزیابی می‌شوند. در قسمت سوم، شرح‌ها/نقدهای نسل دوم بر برداشت کلاسیک مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی که در سالهای اخیر برای زدودن نارسایی‌ها و کاستی‌های شرح‌ها/نقدهای نسل اول ارائه شده‌اند آماج ارزیابی انتقادی قرار می‌گیرند. در پایان، پس از ارزیابی انتقادی این دو نسل، تلاش می‌شود که در قالب نوعی جمع‌بندی، استدلال نگارنده درباره امکان‌های پژوهش نظری برآمده از نتایج این نوشتار پیش روی خواننده قرار گیرد.

۱. بررسی برداشت کلاسیک مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی

از دیدگاه مکتب انگلیسی، جامعه بین‌المللی، به عنوان عرصه‌ای که موضوع رشته دانشگاهی روابط بین‌الملل است، وقتی شکل می‌گیرد که «دو یا چند کشور تماس کافی بین خود، و تأثیر کافی بر تصمیمات یکدیگر، داشته باشند به گونه‌ای که آن‌ها را وادارد تا به عنوان بخشی از یک کل رفتار کنند.» به بیان بهتر، جامعه بین‌المللی در زمانی شکل می‌گیرد که «گروهی از دولت‌ها، که به [برخورداری از] برخی منافع مشترک و ارزش‌های مشترک آگاه هستند، به یک جامعه شکل دهند بدین معنا که خودشان را مقید به مجموعه مشترکی از قواعد در روابط خود با یکدیگر تصور کنند، و در کار نهادهای مشترک سهیم شوند» (Bull, 1977: 13).

همان گونه که بوزان و لیتل استدلال می‌کنند (Buzan and Little 2011: 2240-1;) هلدی بول اولین کسی است که در کتاب خود با عنوان «جامعه آنارشیک» (1977) بحث گسترش جامعه بین‌المللی را مطرح کرده است. وی (1977: 27-40) استدلال می‌کند که چگونه جامعه بین‌المللی مسیحی در اوایل دوران مدرن در اروپا ظهور یافت، و در همان مرحله آغازین شکل‌گیری، سیر تکاملی خود را از حقوق طبیعی به حقوق موضوعه، از حاکمیت دودمانی به حاکمیت مردمی، و از تمدن مسیحی به تمدن اروپایی پیمود. وی در ادامه بررسی می‌کند چگونه گسترش این جامعه از مقیاس اروپایی به مقیاس جهانی ارزش‌های مشترک آن را تضعیف کرده، و به دنبال وقوع دو جنگ جهانی در سده بیستم، وجه‌هازی آن، و در پی تأسیس سازمان ملل متحد، وجه‌ه کانتی آن، به ضرر وجه گروسیوسی‌اش تقویت یافته است.

لینکلتر و سوگانامی (Linklater and Suganami, 2006: 43) در کتابی که به ارزیابی مکتب انگلیسی در کل می‌پردازند، بر این باورند که روایت کلاسیک درباره گسترش جامعه بین‌المللی بیش‌ازهمه در آثاری همچون نظام‌های دولت‌ها (Wight, 1977) گسترش جامعه بین‌المللی (Bull and Watson, 1984)، استاندارد تمدن (Gong, 1984b)، و سیرتکامل جامعه بین‌المللی (Watson, 1992) آمده است. البته آثار دیگری هم هستند که در سپیده‌دم سده بیست‌ویکم انتشار یافته‌اند و آن‌ها را نیز می‌توان شرح‌هایی بر همان روایت کلاسیک دانست که عبارت‌اند از نجات بیگانه‌ها (Wheeler, 2000)؛ میثاق جهان‌گستر (Jackson, 2000) و نظام‌های بین‌المللی در تاریخ جهان (Buzan and Little, 2000).

اما با توجه به شرح‌ها و نقدهایی که در ادامه بر روایت کلاسیک درباره گسترش جامعه بین‌المللی مرور خواهد شد می‌توان گفت که نقطه عزیمت بحث درباره گسترش جامعه بین‌المللی در آرای هلدی بول دیده می‌شود، چراکه اثر انفرادی هلدی بول (1977) و اثر مشترک وی با واتسون (1984) هم از حیث زمانی بر سایر آثار اولیه مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی تقدم دارند و هم از نظر تاثیرگذاری و محل بحث و جدل بودن گوی سبقت را از سایر آثار اولیه مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی ربوده‌اند.

هدلی بول در پنج فصل پایانی کتاب جامعه آنارشیک بررسی می‌کند که چگونه جامعه بین‌المللی، هم به‌عنوان برداشتی در مورد نظام دولت‌ها و هم به‌عنوان بدیلی به جای آن، تکامل می‌یابد (Buzan and Little 2011: 2240-1; Buzan, 2014: 61-62). در این راستا، وی سیر تحول تاریخی جامعه بین‌المللی مدرن را به گونه‌ای رهگیری می‌کند که در سده‌های پانزدهم، شانزدهم و هفدهم، جامعه بین‌المللی تحت سیطره یک تعصب مسیحیت‌باورانه بود (جامعه بین‌المللی مسیحی)، و مسیحیت غربی هنوز یک فرایند تجزیه را تجربه می‌کرد و دولت‌های مدرن در حال مفصل‌بندی بودند؛ در سده‌های هجدهم و نوزدهم، حقوق طبیعی رفته‌رفته جای خود را به حقوق بین‌الملل موضوعه داد، و در همین چارچوب، جامعه بین‌المللی اروپایی (Bull, 1977: 26-38) شکل گرفت؛ و سده بیستم، که جامعه بین‌المللی نیز دیگر مشخصاً اروپایی نبود و رفته‌رفته جهان‌گستر تلقی گردید (Maione de souza, 2008: 98).

بول در مقاله‌ای با عنوان «طغیان علیه غرب» در کتاب «گسترش جامعه بین‌المللی» انتشار یافت (Bull, 1984b: 217-228)، روایت خاصی را در مورد گسترش جامعه بین‌المللی مطرح ساخت. وی گسترش جامعه بین‌المللی را عملاً دارای دو مرحله دانست: مرحله نخست دربردارنده پذیرش اصول اروپاییان به وسیله جوامع غیراروپایی بوده است و مرحله دوم برابری‌خواهی غیراروپاییان در قبال اروپاییان در جامعه بین‌المللی گسترش یافته اروپایی را دربرمی‌گیرد. هدلی بول بر این باور است که مرحله دوم در سده بیستم رخ داده است و از آن با عنوان «طغیان علیه غرب» یاد می‌کند.

وی پنج مرحله فرعی را نیز در مرحله طغیان علیه غرب برمی‌شمارد: مرحله نخست، طغیان حقوقی یا همان انقلاب ضداستعماری است که در آن جوامعی از قبیل چین و ژاپن کوشیدند محدودیت‌ها بر حاکمیتشان را بردارند؛ مرحله دوم، طغیان سیاسی است که در آن مستعمرات استقلال حاکمیت‌بنیان را مطالبه کردند؛ مرحله سوم، طغیان نژادی است که در آن جوامعی از قبیل ژاپن از گنجانیدن اصول برابری نژادی در حقوق بین‌الملل حمایت کردند؛ مرحله چهارم، طغیان اقتصادی است که در آن مستعمرات سابق خواستار پایان نقش فرودستانه‌شان در درون یک نظام اقتصادی جهان‌گستر تحت سیطره غرب شدند؛ و مرحله پنجم، طغیان فرهنگی است که در آن دولت‌های جدید ایده‌هایی

را که در «استاندارد تمدن» تبلور یافته بودند، یعنی این که قدرت‌های غربی به حق می‌توانند در مقام قضاوت در مورد آن‌ها قرار گیرند، به چالش کشیدند و آنچه را آن‌ها کردارهای «بربرانه» قلمداد کردند محکوم کردند. وی در این زمینه استدلال می‌کند که پنج عامل این مراحل پنجگانه را به بار آوردند: (۱) بیداری روانی در جهان غیرغربی؛ (۲) بیداری اراده قدرت‌های غربی برای حفظ سلطه واقعی خود یا حداقل برای پذیرفتن هزینه‌های حفظ چنین سلطه‌ای؛ (۳) خیزش قدرت‌های جدیدی از قبیل اتحاد شوروی؛ (۴) برقراری یک تعادل عام‌تر قدرت؛ و (۵) دگرگونی جو حقوقی و اخلاقی روابط بین‌الملل که از اکثریت آرای دولت‌های جهان سوم تأثیر می‌پذیرفت (Bull, 1984b; qouted in Linklater 2010: 5; Ralph, 2013: 51).

این برداشت بر کل کتاب مشترک بول و واتسون سایه افکنده است. همان گونه که لینکلتر و سوگانامی (Linklater and Suganami, 2006: 75) استدلال می‌کنند، بر اساس دیدگاه بول و واتسون (Bull and Watson, 1984: 430-435). وقتی جامعه بین‌المللی اروپایی سده نوزدهم گسترش یافت و به صورت جامعه بین‌المللی جهان گستر سده بیستم درآمد سه روند به وقوع پیوست: نخست آنکه، تازه‌واردان به جامعه بین‌المللی چارچوب قواعد و نهادهای آن را پذیرفتند هرچند درصدد برآمدند قواعد و نهادهای موجود را به گونه‌ای تغییر دهند که تبعیض‌ها علیه خود را از میان بردارند؛ دوم آنکه، آن‌ها در این راه ناگزیر بودند زیرا آن‌ها بدون آن قواعد و نهادها نمی‌توانستند در روابط متقابلشان کاری انجام دهند؛ و سوم آنکه، تمام جوامع معاصر عناصر اصلی سرشت جهان‌وطنی مدرنیته را که نهادهای حقوقی، دیپلماتیک و اداری بین‌المللی برپایه آن‌ها استوار است پذیرفتند.

از نظر اندرو لینکلتر (2010: 1-3)، براساس دیدگاه هدلی بول ۱۹۷۷ و نیز مارتین وایت (1977: ch.1)، جامعه دولت‌ها در درون یک تمدن اروپایی واحدی شکل گرفت که اعضای آن کاملاً به تفاوت فرهنگی خود با سایر مردمان، یا به ادعای آن‌ها، برتری خود بر سایر مردمان آگاه بودند. همین احساس برتری فرهنگی و به بیان بهتر، نژادی را می‌توان در مفهوم «استاندارد تمدن» آشکارا مشاهده کرد. استاندارد تمدن کهنه عنوان یک دکترین حقوق بین‌الملل در سده نوزدهم مطرح شد، حاوی مفروضات ضمنی و

پوشیده‌ای است که اروپاییان برای تمایز دادن ملل متمدن از ملل نامتمدن به کار می‌بردند؛ و به بیان بهتر، معیاری است که قدرت‌های اروپایی برگرفتند و خود را واجدان خواندند و بر مبنای آن ملت‌های غیراروپایی را از عضویت در جامعه بین‌المللی طرد کردند. با این اوصاف، این استاندارد صرفاً معیار تمایزبخش نیست بلکه به عنوان سنج‌ای است که اروپاییان را در موضع فرادست قرار می‌دهد و غیراروپاییان را به موضع فرودست تنزل می‌دهد (Gong, 1984b: 3). به بیان بهتر، براساس «استاندارد تمدن»، قدرت‌های استعماری اروپایی تعیین می‌کنند جوامع غیراروپایی در چه زمانی به سطحی از توسعه اجتماعی و سیاسی رسیده‌اند که می‌توانند به جامعه دولت‌های اروپایی بپیوندند (Linklater, 2010: 4).

امکان‌پذیری اجازه ورود به جامعه بین‌المللی برحسب شرایطی برابر با اعضای اولیه به رسمیت شناخته شد، هرچند اکثر آن‌هایی که استاندارد تمدن را تعیین کردند بر این باور بودند که این ورود دهه‌ها، و در برخی موارد، قرن‌ها به طول خواهد انجامید. با این وصف، مفروض اصلی این بود که ورود به درون جامعه بین‌المللی مستلزم چیزی بیش از تبعیت از اصول غربی روابط بین‌الملل که مبتنی بر ایده حاکمیت و عدم مداخله، و مبتنی بر احترام به کردار دیپلماتیک غربی و حقوق بین‌الملل بود خواهد بود؛ این ورود به تغییرات مشابهی در سازماندهی داخلی جوامع مدنظر نیز بستگی خواهد داشت. در سطحی عمیق‌تر، گسترش جامعه بین‌المللی تنها در نتیجه غربی شدن یا «نوسازی» اجتماع‌های غیراروپایی رخ خواهد داد (Linklater, 2010: 5). با توجه به این برداشت‌ها، در ادامه تلاش می‌شود یک ارزیابی انتقادی از سیر تطور سربرآوردن دو نسل متمایز از شرح‌ها/نقدها بر برداشت کلاسیک مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی ارائه گردد.

۲. شرح‌ها/نقدهای نسل اول بر برداشت کلاسیک مکتب انگلیسی درباره گسترش

جامعه بین‌المللی

شرح‌ها/نقدهای نسل اول بر برداشت کلاسیک مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی، مشتمل بر مجموعه دیدگاه‌هایی می‌شود که در دهه آغازین سده بیست و یکم مطرح شده‌اند و یا در پاره‌ای موارد، بسط این شرح‌ها/نقدها در برهه پس از آن بوده‌اند.

از سوی دیگر، دانش‌پژوهانی که به این شرح‌ها/ و نقدها روی آورده‌اند در ادبیات روابط بین‌الملل به‌عنوان نویسندگان جدید مکتب انگلیسی شهره‌اند. در ذیل برحسب آثاری که در این زمینه انتشار یافته است، شاخص‌ترین شرح‌ها/نقدها مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۱-۲. آرای انفرادی ریچارد لیتل

ریچارد لیتل در کتاب تحول در نظریه‌های موازنه قوا (لیتل، ۱۳۸۹) استدلال می‌کند که از قرن شانزدهم تا اواخر قرن نوزدهم، کشورهای اروپایی نه در یک جامعه بین‌الملل جهانی بلکه در یک نظام بین‌المللی جهان‌گستر مشارکت داشتند. به زعم وی، از دیدگاه بول، هرچند ارتباطات، تبادل نمایندگان و عقد موافقت‌نامه با کشورهای ویرای مرزهای اروپا نه تنها در حوزه تجاری بلکه در حیطه جنگ، صلح و اتحادها نیز وجود داشت، ولی این تماس‌ها در خارج از چارچوب هرگونه برداشت مشترک از جامعه بین‌المللی شکل گرفت. از این بحث بول، وی استدلال می‌کند که برهه آغازین گسترش جامعه بین‌المللی اروپایی همان اواخر سده نوزدهم بوده است (لیتل، ۱۳۸۹: ۲۶۰).

اگر ما بپذیریم که گسترش جامعه بین‌المللی اروپایی در بستری از نظام بین‌المللی صورت گرفته است، براساس تعریفی که بول از «نظام بین‌المللی» ارائه می‌دهد، برای آنکه یک نظام بین‌المللی وجود داشته باشد، باید «تعاملی کافی میان اعضا وجود داشته باشد، به گونه‌ای که رفتار هر یک به عنصری ضروری در محاسبه دیگری» تبدیل شود (Bull, 1977: 10). اما ریچارد لیتل استدلال می‌کند که پیش از قرن نوزدهم این نوع محاسبه در سطح جهانی صورت نمی‌گرفت (لیتل، ۱۳۸۹: ۲۶۱)؛ به بیان بهتر، آن گونه که بول مدنظر دارد ما نمی‌توانیم یک نظام بین‌الملل را به عنوان بستر وضعیتی میان اروپاییان و غیراروپاییان تصور کنیم.

به نظر می‌رسد ریچارد لیتل در نقد دیگری بر دیدگاه بول در مورد گسترش جامعه بین‌المللی، براین باور است که هدلی بول نگرشی یکدست و یکنواخت به روابط اروپاییان با یکدیگر و با جهان غیراروپایی داشته است. وی مفهوم‌پردازی کین (Kinn, 2002) را در این زمینه می‌پذیرد که می‌گوید در اواخر سده نوزدهم دو نظم بین‌المللی متمایز وجود داشت: یکی مجموعه قواعد حاکم در میان کشورهای اروپایی و دیگری نظمی بین‌المللی بر پایه مجموعه‌ای کاملاً متفاوت از قواعد که روابط میان کشورهای

اروپایی و جهان خارج را تنظیم می‌کنند؛ نظم بین‌المللی دوم مدنظر کین پدیده‌ای اروپامحور است به گونه‌ای که به نظم‌های دیرینه حاکم در بسیاری از مناطق جهان قبل از تحمیل قاعده اروپایی توجه نمی‌شود (لیتل، ۱۳۸۹: ۲۶۲).

ریچارد لیتل در مقاله‌ای با عنوان «مکتب انگلیسی و تاریخ جهانی» (Little, 2005: 45-63) نیز که در کتاب جامعه بین‌المللی و منتقدان آن (Bellamy, 2005) انتشار یافت، به تأسی از اتوما (Onuma, 2000) استدلال می‌کند که برداشت کلاسیک درباره جامعه بین‌المللی جامعه بین‌المللی اروپایی را با خود ایده جامعه بین‌المللی یکی و یکسان می‌گیرد. به بیان دیگر، این برداشت نمی‌تواند یک دیدگاه بین‌تمدنی را اتخاذ کند و نیز نمی‌تواند اذعان کند که در طی چهارصد سال، جامعه بین‌الملل اروپایی در بافت یک محیط به مراتب مبسوط‌تر عمل کرده است، محیطی که حاوی جوامع بین‌المللی دیگری نیز هست. از این رو، ارجاع‌دهی به «گسترش جامعه بین‌المللی» (Bull and Watson, 1984) نه تنها این جوامع بین‌المللی دیگر را نادیده می‌گیرد بلکه نمی‌تواند بگوید یک جامعه مشخصاً اروپایی بود که در طول سده نوزدهم گسترش یافت (Little, 2005: 60). ریچارد لیتل در نقدی دیگر بر این باور است که مکتب انگلیسی نتوانسته است اشاره کند که تعقیب بی‌امان امپراطوری‌سازی و مستعمره‌سازی بی‌تردید یکی از محورترین نهادهای شایعی است که جامعه بین‌المللی اروپایی را تعریف کرده است. از نظر وی، حتی استفاده از عباراتی نظیر «گسترش جامعه بین‌المللی» نیز دستمایه‌ای لفاظانه است که یک فرایند فوق‌العاده وحشیانه را تطهیر می‌کند. از نظر وی، یک ارزیابی تبارشناختی آشکار می‌سازد که تمرکز مکتب انگلیسی بر جامعه بین‌المللی اساساً یک تمرکز ملی‌گرایانه است، و بازتاب‌دهنده یک «واکنش نظری بریتانیایی به استعمارزدایی و نگرانی‌های پساامپریالیستی ملازم با آن است» (Little, 2005: 60).

در مجموع، دیدگاه انتقادی انفرادی ریچارد لیتل بر برداشت کلاسیک مکتب انگلیسی از این جهت ستودنی است که به نقش روندهای تاریخی در گسترش و نحوه آن اشاره می‌کند و علاوه بر این استدلال‌های محکمی را درباره نگفته‌های آن، از قبیل یکدست و یکنواخت نبودن روابط اروپاییان با یکدیگر و با جهان غیراروپایی؛ یکی نبودن جامعه

بین‌المللی اروپایی با خود ایده جامعه بین‌المللی؛ و نقدهای اخلاقی بر وحشیگری‌های ملازم با گسترش را مطرح می‌سازد ولی هیچ‌گاه به فرارفتن از آن روی نمی‌آورد.

۲-۲. آرای پل کیل

پل کیل در کتابی با عنوان تسخیرطلبی اروپاییان و حقوق مردمان بومی (Keal, 2003) استدلال می‌کند که جامعه بین‌المللی «از حیث اخلاقی» عقب‌مانده است، چراکه در طی پنج قرن، زبان، نهادها و قواعد آن مجال انهدام و خلع ید فرهنگ‌ها و سرزمین‌های بومی را فراهم ساخته‌اند. برداشت مکتب انگلیسی درباره رابطه میان جهان اروپایی و غیراروپایی قادر است خودش را به شیوه جدیدی سروهم‌بندی کند ولی نمی‌تواند از شرایط پردازش بر ساختگی خود بگریزد (به نقل از Dunne, 2005: 74).

کیل بر این باور است که گسترش و خلع ید (dispossession) دو روی یک سکه‌اند: «گسترش اروپا به تدریج به تضعیف و انکار حقوق مردمان بومی انجامید» (Keal, 2003: 35). در ادبیات کلاسیک علم سیاست، تضعیف و انکار از طریق یک حرکت دوگانه صورت گرفت: برای گریختن از وضع طبیعی، حقوق باید به یک حاکمی که از حق طبیعی افراد برای تأمین امنیت و مالکیت حمایت می‌کرد واگذار می‌شد. در خارج از اروپا، فقدان «شواهدی» دال بر حقوق مالکانه فردی جان لاک و دیگران را به این استدلال رسانید که مردمان بومی استحقاق مشروع برخورداری از سرزمین خود را ندارند (به نقل از Dunne, 2005: 75). کیل نشان می‌دهد که داستان گسترش ناکامل (incomplete) است، زیرا بین ۲۵۰ تا ۳۰۰ میلیون نفر مردمان بومی از حق تعیین سرنوشت خود بی‌بهره بوده‌اند. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

البته در همین راستا، فرد هالیدی نیز گسترش جامعه بین‌المللی را افسانه زیربنایی مکتب انگلیسی معرفی می‌کند به گونه‌ای که نه تنها ستایش نظام وستفالیایی و نحوه اشاعه آن با واقعیت تاریخی انطباق ندارد بلکه خشونت، خیانت، انقیاد، سلب ید، و قتل عام ناشی از آن را نادیده می‌گیرد. بر همین اساس، وی استدلال می‌کند که اشاعه نظام وستفالیایی جوامعی را که با آنها تماس برقرار کرد، درهم شکست، شکل داد، از شکل انداخت، و به انقیاد کشانید (Halliday, 2009: 18).

کیل در مقاله دیگری با عنوان جامعه بین‌المللی و گسترش اروپا (Keal, 2007: 201-21) استدلال مشابهی را مطرح می‌کند. وی با تاسی به کین می‌گوید «به موازات الگوی نظمی که در نظام دولت اروپایی شکل گرفت الگوی نظم دیگری نیز به طور تقریباً همزمان در نظام‌های استعماری و امپریالیستی که در خارج از اروپا استقرار یافته بودند شکل گرفت (Keene, 2002: xi quoted in Keal, 2007: 207) محسوب می‌شد) محور عمده نظم سیاسی و حقوقی بین‌المللی تشویق احترام به برابری و حاکمیت تک تک دولت‌ها یا ملت‌ها بود اما در جهان غیراروپایی پیشبرد تمدن منحط، عقب‌مانده، وحشی، و بی‌تمدن بود (Keene 2002:7 quoted in Keal, 2007: 207). به همین دلیل، اروپاییان در اولین مراودات خود با غیراروپاییان شرایطی را برای عضویت آن‌ها در جامعه بین‌المللی خود تعیین کردند و به رویه‌هایی روی آوردند که شقاق، طرد، و بی‌عدالتی‌هایی را که تا به امروز نیز ادامه دارد به بار آورده است.

پل کیل استدلال می‌کند که هم حقوق بین‌الملل و هم نظریه سیاسی در توجیه مصادره زمین‌هایی که غیراروپاییان به طور سنتی در اختیار داشتند به کمک غیراروپاییان آمدند به گونه‌ای که تا پایان سده نوزدهم، حقوق بین‌الملل به مقتضای اینکه بر روابط میان دولت‌های اروپایی، یا بر روابط میان دولت‌های اروپایی و دولت‌های غیراروپایی متمدن، یا بر روابط میان دولت‌های اروپایی و غیراروپایی کم‌تمدن‌تر حکم‌فرماست فرق می‌کرد. به بیان بهتر، معیار پذیرش یک دولت در جامعه بین‌الملل این بود که آیا دولت موردنظر استاندارد تمدن را رعایت کرده است یا خیر (Keal, 2007: 208).

در مجموع، از استدلال‌های کیل در مورد حاکمیت در جهان اروپایی و جهان غیراروپایی می‌توان به این جمع بندی رسید که برخلاف دولت‌های جامعه بین‌المللی اروپایی، که در آن‌ها حاکمیت در یک مرجع اقتدار واحد قرار می‌گرفت، در جهان غیراروپایی حاکمیت بین قدرت استعماری و مراجع اقتدار محلی تقسیم می‌شد (مستنبط از Keal, 2007: 208). اما به نظر می‌رسد حاکمیت در جامعه بین‌المللی، چه قبل از گسترش و چه بعد از گسترش، برای جهان غیراروپایی به هیچ وجه معنای عرضی یا افقی نداشته است بلکه از حیث ظاهری در عرض حاکمیت دولت‌های اروپایی قرار می‌گرفته است و به طور واقعی در طول آن‌ها شمرده می‌شده است. در هر صورت، حاکمیت در جهان غیراروپایی

معنای عمودی آن را متبادر می‌سازد، به طوری که همان گونه که در تاریخ روابط بین‌الملل مشاهده می‌کنیم، امپراطوری عثمانی با وجود آنکه بخش وسیعی از سرزمین‌های اروپایی را در اختیار داشت، غایب بزرگ کنگره وین در سال ۱۸۱۵ بود (نقیب‌زاده، ۱۳۸۹). این نگاه را ادوارد سعید به روشنی در بحث خود با عنوان شرق‌شناسی بازتاب داده است به طوری که منظور وی از شرق‌شناسی صرفاً مطالعه شرق نیست بلکه مطالعه سبک غرب برای سیطره یافتن، ساختار دادن، و حکم راندن بر شرق است (Said, 1979: 3 quoted in Keal, 2007).

۳-۲. آرای مشترک تیم دان و ریچارد لیتل

تیم دان و ریچارد لیتل در مقاله‌ای با عنوان تمایز نظام بین‌المللی - جامعه بین‌المللی استدلال می‌آورند که برداشت مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی یکی از فراروایت‌های تداوم‌دار و مبسوط اندک‌شماری است که ما می‌توانیم در رشته روابط بین‌الملل بیابیم. در این میان، آن‌ها دو نقد را بر این فراروایت مطرح می‌کنند: نخست آنکه، آن‌ها با تأسی به لینکلتر (Linklater 2009: 3-4) بر این باورند که این گونه فراروایت‌ها نوعی تمایز بیش از حد ساده‌شده و ایدئولوژیک را درباره گذشته ترویج می‌کنند، به گونه‌ای که عمیقاً سرکوبگر از کار در می‌آیند، و رسالت یک دانش‌پژوه روابط بین‌الملل نیز برانداختن این قبیل فراروایت‌هاست. در این راستا، تاریخ روابط بین‌الملل را نباید به روایت گسترش فروکاست، بلکه ضرورت دارد که ما فرایندهای بلندمدت سیر تحول حیات انسانی در طی هزار سال اخیر را بررسی کنیم.

دوم آنکه، همان گونه که مورخان تاریخ جهان هم استدلال می‌کنند، دانش‌پژوهان روابط بین‌الملل باید خود را از قید و بندهای اروپامحوری برهانند تا بتوانند برداشت جامع و منسجمی را درباره تاریخ جهان ارائه دهند. در این چارچوب، محوریت‌بخشی به تجربه اروپا به نحو فاجعه‌باری بر برداشت مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی سایه افکنده است (Dunne and Little, 2014: 98). با این وصف، به نظر می‌رسد که روایت گسترش تاریخ جهان را به تاریخ اروپا فروکاسته و علاوه بر این برهه دو سده نوزدهم و بیستم را نه در بافت تاریخ گسترده‌تر حداقل هزارساله بلکه در خلأ در نظر گرفته است به گونه‌ای که نه از قبل از خود تأثیر پذیرفته است و نه امکان تحول در

آینده را مدنظر قرار می‌دهد. جالب آنکه، بول و واتسون (2: 1984) خودشان به تاریخ استناد می‌کنند و مدعی‌اند که «این دیدگاه ما نیست بلکه خود سابقه تاریخی است که می‌توان اروپامحورانه است».

تیم دان و ریچارد لیتل در ادامه نگاه انتقادی خود به برداشت کلاسیک مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی، که هدلی بول (123: 1984) از آن تحت عنوان «دیدگاه اروپایی استاندارد» یاد می‌کند، چند نکته دیگر را نیز مطرح می‌کنند: آن‌ها بر این باورند که بر اساس برداشت کلاسیک مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی، خاستگاه‌های جامعه بین‌المللی معاصر را می‌توان به آن جامعه بین‌المللی که در ابتدا در درون اروپا پدیدار شد بازگردانید. بدین سان، جامعه بین‌المللی معاصر محصول فرایندهای گوناگونی است که از طریق آن‌ها، اروپا از دل نهادهای متعددی شکل گرفت و تکامل یافت که فئودالیسم و مسیحیت غربی را تعریف می‌کردند. (Dunne and Little, 1984: 98).

وانگهی، به نظر آن‌ها، هرچند محل اختلاف و مجادله بوده است که جامعه بین‌المللی اروپایی مدرن در چه زمانی به وجود آمد، ولی برداشت کلاسیک دو مدعا را بدیهی و بی‌چون‌وچرا انگاشته است: نخست، تضاد میان جامعه دولت‌های اروپایی در سده نوزدهم و ترتیباتی که در دوران قبل‌تر در سایر بخش‌های جهان وجود داشت؛ و دوم، همچنین بدیهی انگاشته شده است که جامعه دولت‌های اروپایی به‌عنوان مبنای پیدایی جامعه بین‌المللی جهان‌گستر در سده بیستم.

اما دان و لیتل این درزمانی را قبول ندارد و با استناد به کتاب گسترش جامعه بین‌المللی (Bull and Watson, 1984: 6)، استدلال می‌کنند که شکل‌گیری جامعه بین‌المللی اروپایی و گسترش اروپا به سراسر کره خاکی «فرایندهای هم‌زمان بودند که بر یکدیگر تأثیر نهادند». البته آن‌ها با معکوس کردن ترتیب شکل‌گیری/گسترش، حتی از این هم فراتر می‌روند و با استناد به مقاله انفرادی واتسون در همین کتاب (Watson, 1984: 13-32)، مدعی می‌شوند که فرایند گسترش نه در سده نوزدهم و سده بیستم بلکه مدت‌ها قبل از شکل‌گیری ایده اروپا و مدت‌ها قبل از آنکه دولت‌هایی که در نهایت اروپا را تشکیل دادند ماجراجویی‌های اقیانوسی خود را آغاز کنند شروع شد، و همین نفس گسترش نیز

نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری ایده اروپا ایفا کرد. به بیان بهتر، «مسیحیانی که در سده‌های پانزدهم و شانزدهم در سواحل امریکا، افریقا، و آسیا پهلو گرفتند اهل جامعه‌ای بودند که پیش‌تر یک جامعه مستعمره‌ساز بود. اروپا، به‌عنوان آغازکننده یکی از فرایندهای بزرگ فتح، استعمار، و دگرگونی فرهنگی در جهان، خود محصول همین گسترش بوده است» (Bartlett, 1993: 314 به نقل از Dunne and Little, 2014: 99).

نقد دیگری که مستنبط از تیم دان و ریچارد لیتل (Dunne and Little, 2014) می‌توان بر برداشت کلاسیک مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی وارد کرد این است که بول و واتسون، در بررسی برهه آغازین شکل‌گیری جامعه بین‌المللی اروپایی، برداشت یکپارچه‌ای درباره اروپا ارائه نمی‌دهند بلکه اشاره می‌کنند که اروپا در آن برهه دو نظام دولت جداگانه را در خود داشت: واتسون (16: 1984) به طور مشخص یک نظام-دولت‌ها را در غرب و جنوب اروپا شناسایی می‌کند که شامل قدرت‌های بزرگ دریایی از قبیل اسپانیا، پرتغال، فرانسه، انگلستان، و هلند، و البته امپراطوری مقدس روم و امپراطوری عثمانی بود و در آن، هر یک احساس می‌کردند متعهدند اقدامات دیگران را مدنظر قرار دهند. از سوی دیگر، بول و واتسون یک نظام دولت‌های دیگری را شامل سوئد، لهستان-لیتوانی، و مسکو شناسایی کردند. آن‌ها هرچند با یکدیگر تعامل داشتند ولی تا قبل از جنگ سی ساله جدا از هم بودند، و به دنبال پیمان وستفالی در یکدیگر ادغام شدند (Dunne and Little, 2014: 99). اما آن‌ها این برداشت نایکپارچه از منشأ گسترش یعنی محل شکل‌گیری جامعه بین‌المللی را به خود فرایند گسترش تسری نمی‌دهند و هیچ‌گاه استدلال نمی‌کنند که این نایکپارچگی اولیه جامعه بین‌المللی اروپایی می‌تواند تأثیرات خود را بر نحوه گسترش بر جای بگذارد؛ البته ناگفته نماند که، همان گونه که در ادامه خواهد آمد، این استدلال را می‌توان هرچند تلویحاً در نوشته‌های بری بوزان استنباط کرد.

در مجموع، ارزیابی انتقادی تیم دان و ریچارد لیتل برداشت مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی از این جهت قابل تقدیر است که می‌کوشند با بهره‌گیری از مفاهیم رویکردهای بازاندیش‌گرا از مسلم‌انگاری مفهومی آن پرهیزند ولی متأسفانه، آنها از همین نقد فراتر نمی‌روند؛ از سوی دیگر، آن‌ها بازه زمانی مدنظر مکتب انگلیسی

درباره گسترش جامعه بین‌المللی را حتی به قرن‌ها قبل از شکل‌گیری نظام دولت در اروپا بسط می‌دهند، ولی در این میان استدلال‌هایی را مطرح می‌کنند که در پرتوی آن‌ها دیگر نمی‌توان ابژه گسترش را «جامعه بین‌المللی» با تعریف مکتب انگلیسی از آن، که خود ادعا می‌کنند، دانست.

۴-۲. آرای مشترک بری بوزان و ریچارد لیتل

بری بوزان و ریچارد لیتل در مقاله‌ای با عنوان «گسترش تاریخی جامعه بین‌المللی» می‌کوشند مقوله گسترش جامعه بین‌المللی را در بستر تاریخی بررسی نمایند. مجموعه مدعاهای آن‌ها در دو کتاب دیگر نیز که بری بوزان در نگارش آن‌ها مشارکت داشت، شرح و بسط بیشتری یافت، ولی اصل استدلال آن‌ها همچنان حفظ گردید.

در این چارچوب، آن‌ها استدلال می‌کنند که جامعه بین‌المللی جهان‌گستر به دو شیوه شکل می‌گیرد: یا هسته‌های تمدنی متعدد جهان باستان تماس با یکدیگر را افزایش می‌دهند، و همین افزایش تماس لاجرم باعث می‌گردد آن‌ها قواعد بازی میان خود را برای تنظیم روابط خویش توسعه دهند که در این صورت جامعه بین‌المللی جهان‌گستر بر مبنای تنوع فرهنگی شکل خواهد گرفت؛ یا یکی از هسته‌های تمدنی بر کل نظام مسیطر می‌گردد و تمامی مراکز تمدنی دیگر را در هنجارها، قواعد و نهادهای خاص خود جذب می‌کند. در این شیوه، که در واقعیت نیز رخ داده است، روند شکل‌گیری جامعه بین‌المللی جهان‌گستر لاجرم از روابط نابرابر شروع می‌شود و «استاندارد تمدن‌سازی» به صورت معیار اصلی برای پذیرش عضویت جوامع غیرغربی درمی‌آید (Buzan and Little 2011: 3340). در ادامه، آن‌ها سه مرحله را در روند گسترش جامعه بین‌المللی بازشناسی می‌کنند: مرحله نخست در بردارنده ظهور و تثبیت یک جامعه بین‌المللی آنارشیک متمایز در اروپا بر پایه نهادهای وستفالیایی حاکمیت/عدم‌مداخله، موازنه قدرت، جنگ، حقوق بین‌الملل، دیپلماسی، و مدیریت قدرت‌های بزرگ؛ در مرحله دوم، این جامعه به پشتوانه تقویت قدرت اقتصادی و نظامی اروپا، که به شکل استعمارگری و در کشاکش با جوامع غیرغربی به دور از مستعمره‌سازی ظهور کرد، به بقیه جهان اشاعه می‌یابد؛ و در مرحله سوم، استعمارزدایی، و بیان بهتر، پذیرش جهان

سوم به عضویت برابر در جامعه بین‌المللی جهان‌گستر، و معضلات متعاقب آن رخ می‌نمایند (Buzan and Little 2011: 3341).

از نظر آن‌ها، نقدها بر برداشت کلاسیک مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی را نیز می‌توان برحسب سه مرحله «ظهور»، «اشاعه/برخورد»، و «استعمارزدایی» مطرح کرد. در این چارچوب، آن‌ها بر این باورند که روایت ظهور از دو جهت زیر سؤال رفته است: نخست آنکه، جامعه بین‌المللی اروپایی به طور کامل در اروپا ظهور نکرد و سپس از آنجا به بقیه جهان اشاعه نیافت. همان گونه که الکساندرویکس (Alenandrowicz, 1967; 1973) استدلال می‌کند، معاهده‌ها و پیمان‌های انعقاد یافته میان اروپاییان یا طیف متنوعی از دولت‌های آسیایی در سده‌های شانزدهم نشان می‌دهد که دولت‌های اروپایی و آسیایی حداقل درک کم‌وبیش مشترکی از موجودیت خود داشتند. از سوی دیگر، الکساندرویکس از این هم فراتر می‌رود و براین باور است که اروپایی‌ها در زمانی از وجود یک جامعه بین‌المللی جاافتاده آگاهی یافتند که به سوی شرق دور حرکت کردند و با آن‌ها ارتباط برقرار کردند.

دوم آنکه، همان گونه که کین (2002) استدلال می‌کند، برداشت کلاسیک مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی نتوانست استعمارگری را به‌عنوان نهاد هسته‌ای جامعه بین‌المللی اروپایی مدنظر قرار دهد و از همین رو، واقعیت مهم وجود یک حاکمیت تقسیم‌شده در عرصه عمل استعمارگری را تحت شعاع قرار داد. از دیدگاه کین، استعمارگری و امپریالیسم در دوران قبل از ۱۹۴۵ جلوه بارز حاکمیت تقسیم‌شده‌ای بود که در آن، مرکز اصل و ستفالیایی برابری حاکمیت و تساهل را در درون خود ساخته و پرداخته می‌کرد، ولی حاکمیت تقسیم‌شده و استاندارد تمدن را علیه پیرامون اعمال می‌کرد (Keene, 2002: 122-3 به نقل از Buzan and Little, 2011: 3347).

از نظر بوزان و لیتل، نه تنها همین دو نقد فوق در مورد مرحله «اشاعه/برخورد» نیز صدق می‌کند، بلکه دو نقد دیگر را نیز می‌توان مطرح ساخت: نخست آنکه، همان گونه که اُبرین (O'Brien, 1984: 43-60) استدلال می‌کند، پویش‌های اقتصادی امپریالیسم اروپایی، و نظام‌های تجاری که بستر گسترش‌یابی جامعه بین‌المللی اروپایی قرار گرفتند در برداشت کلاسیک مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی مغفول واقع

شده‌اند. بی‌توجهی به این بستر باعث گردیده است چنین تلقی شود که جامعه بین‌المللی اروپایی به درون یک خلأ گسترش یافته است. این برداشت نه تنها وجود مسیرهای تجاری اوراسیاگستر را که هزاران سال پیش از گسترش اروپا برقرار بودند، بلکه وجود جوامع بین‌المللی غیراروپایی را نیز نادیده می‌گیرد. این در حالی است که پیش از سده نوزدهم، جوامع بین‌المللی متعددی وجود داشتند که با یکدیگر برخورد داشتند و آنچه رخ داد نه گسترش جامعه بین‌المللی اروپایی به درون یک فضای خالی بلکه این واقعیت بود که جامعه بین‌المللی اروپایی روی سایر جوامع بین‌المللی موجود را اندود کرد. پس در مرحله دوم نه برخورد به معنای تقابل دوطرفه بلکه نوعی درنوردیدن و اندود کردن رخ داد (مستفاد از Buzan and Little 2011: 3346).

دوم آنکه، هرچند اندیشمندان کلاسیک مکتب انگلیسی به نقش توسل به زور در گسترش جامعه بین‌المللی اروپایی اشاره کرده‌اند ولی آن چنان که باید و شاید به آن به‌عنوان یک عامل بسیار مهم توجه نکرده‌اند (Keene, 2002: 3-4; Buzan, 2004: 222-). همان‌گونه که رولینگ (Rohling, 1990) نیز استدلال می‌کند، برداشت گروسیوس در مورد حقوق در واقع حقوق اغنیا و اقویا برای استثمار ضعفا را تداعی می‌کند و از این رو، نقش توسل به زور در گسترش جامعه بین‌المللی اروپایی را در لفافه‌ای می‌پوشاند. از منظری دیگر، همان‌گونه که پیش از این نیز تشریح شد، برداشت کلاسیک مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی به هیچ وجه توجه نمی‌کند که چه بر سر مردم آماج گسترش آمد. برای مثال، کیل (Keal, 1995; 2003) براین باور است که چرخش از حقوق طبیعی به حقوق موضوعه باعث گردید که توسل به زور در حاشیه قرار گیرد و حقوق مردم بومی در جامعه بین‌المللی کاهش یابد و اقدام اروپایی‌ها در تسخیر سرزمین‌ها بی‌محابا افزایش یابد به گونه‌ای آن‌ها یا قتل عام شدند، یا آواره شدند، یا به زیر بوغ سلطه‌گران رفتند، و یا آماج تبعیض قرار گرفتند. به بیان دقیق‌تر، گسترش جامعه بین‌المللی اروپایی باعث گردید مردم بومی طرح شوند.

بوزان و لیتل نقدها بر برداشت کلاسیک مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی را به مرحله استعمارزدایی نیز سرایت می‌دهند. این نقدها، در این مرحله، بر پیامدهای شیوه برسازی جامعه بین‌المللی جهان‌گستر در دوره پس از ۱۹۴۵ تمرکز

می‌یابند. برای مثال، پل کیل استدلال می‌کند که در برهه استعمارزدایی و بعد از آن، مردم بومی به عنوان جمعیت اقلیت در درون دولت‌های خصم سابق باقی ماندند (Keal, 2003: 21). از نظر کین نیز، استعمارزدایی علی‌الظاهر تقسیم‌بندی میان استعمارگر و مستعمره را از میان برده است ولی در واقعیت این چنین نیست. در همین رابطه، کین براین باور است که گفتمان حقوق بشر در واقع امتداد همان سرشت دوجبهانی جامعه بین‌المللی در دوران معاصر است (Keene, 2002: 122-3) که علی‌رغم وضعیت ظاهری برابری حاکمیت، نقش چشمگیری در جامعه بین‌المللی ایفا می‌کند (به نقل از Buzan and Little, 2011: 3347).

در مجموع، مهم‌ترین مزیتی که دیدگاه‌های مشترک بری بوزان و ریچارد لیتل در زمینه برداشت کلاسیک درباره گسترش جامعه بین‌المللی دارد این است که آن‌ها در ابتدا کوشیده‌اند شرح نظام‌مندی بر برداشت کلاسیک ارائه دهند و سپس حتی با بهره‌گیری از نقدهای سایر صاحب‌نظران مکتب انگلیسی، نقد کم‌ویش جامع و منسجمی بر آن مطرح سازند. در این میان، آن‌ها توانسته‌اند دو امکان کلی را درباره گسترش جامعه بین‌المللی مطرح سازند که می‌توان یکی را فرضی و دیگری را تاریخی نام نهاد، ولی مفهوم‌پردازی آنها از آن جهت نقدپذیر است که نوعی طبقه‌بندی بسیار ساده‌شده به شمار می‌آید که سایر امکان‌های گسترش را که چه بسا ممکن است تا اندازه‌ای به واقعیت نیز پیوسته باشند به این دو امکان فرو می‌کاهد، مثلاً این امکان نیز وجود دارد که در مرحله نخست دو هسته تمدنی به طور افقی یا عمودی با هم ادغام شوند و در مرحله دوم این هسته تمدنی ترکیبی کل کره زمین را درنوردد. از سوی دیگر، آن‌ها با بهره‌گیری از اندوخته‌های آثار مکتب انگلیسی توانسته‌اند برداشتی سه‌مرحله‌ای از تاریخچه گسترش جامعه بین‌المللی را ارائه دهند که از یک سو هم صریح‌تر از طغیان علیه غرب هدلی بول است و هم با تولید سه مفهوم ظهور، تثبیت و گسترش، عملاً گسترش را به طغیان علیه غرب فرو نمی‌کاهد، و از سوی دیگر به آسانی می‌تواند نقد سایر اندیشمندان مکتب انگلیسی بر برداشت کلاسیک از گسترش جامعه بین‌المللی را در خود جای دهد. با این حال، تلاش مشترک این دو از دسته‌بندی و

طبقه‌بندی نقدها فراتر نمی‌رود، به گونه‌ای که می‌توان استدلال کرد که آن‌ها افزوده چندانی بر محتوای نوشته‌های گذشتگان و معاصران خود ندارند.

در مجموع، هرچند این قبیل شرح‌ها/نقدها بر برداشت کلاسیک مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی پیشرفتی چشمگیر در جهت شکوفایی و بالندگی بحث گسترش جامعه بین‌المللی در قالب مکتب انگلیسی به شمار می‌آیند، ولی به نظر می‌رسد تمامی آن‌ها از دو نارسایی عمده رنج می‌برند: نخست آنکه، آن‌ها همچنان ملتزم به کاربرد مفهوم «گسترش» باقی می‌مانند، به گونه‌ای که حتی به‌کارگیری آن را بدیهی فرض می‌کنند و در این چارچوب، می‌کوشند خود این مفهوم را بازمفهوم‌پردازی نمایند. از این رو، چنین به نظر می‌رسد که آن‌ها در شرح مفهومی به‌مراتب قوی‌تر و غنی‌تر از نقد مفهومی از کار درآمده‌اند. دوم آنکه، شرح‌ها/نقدهای نسل اول بر برداشت کلاسیک مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی همچنان در حصار نقد مفاهیم و آرای مکتب انگلیسی قرار گرفته‌اند به گونه‌ای که پژوهندگان نمی‌توانند ادبیات مکتب انگلیسی را درنوردند و ببینند که آیا اساساً چنین بحثی در سایر قلم‌فرسایی‌های نظری در رشته روابط بین‌الملل، خواه به صورت ضمنی خواه به تصریح، وجود داشته است و اگر وجود دارد آیا می‌توان ایده‌هایی را از آن‌ها برگرفت یا به مقایسه سازنده بین‌شان روی آورد.

به بیان بهتر، آن‌ها در شرح‌ها و نقدهای خود بر نگفته‌ها تاکید می‌نهند و از کشف نهفته‌ها غافل می‌مانند: این رویه دانش‌پژوهی باعث گردیده است برداشت کلاسیک مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی عملاً به مفروضی تبدیل شود که آن‌ها صرفاً با بیان نگفته‌های آن - گوشزد کردن جنبه‌های منفی آن - بسنده کنند. این درحالی است که به نظر می‌رسد گسترش جامعه بین‌المللی نهفته‌هایی را در خود دارد که با پرده برداشتن از آن‌ها می‌توان به نقدهای جدی‌تری بر آن دست یافت به گونه‌ای که به فراسوی این مفهوم گام برداشت، کاری که به نظر می‌آید در شرح‌ها/نقدهای نسل دوم بر برداشت کلاسیک مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی دنبال شده است.

۳. شرح‌ها/نقدهای نسل دوم بر برداشت کلاسیک مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی

به نظر می‌رسد دو اثری که در سه سال اخیر انتشار یافتند، گام‌هایی هرچند اولیه در جهت زدودن این دو کاستی در شرح‌ها/نقدهای نسل اول بر برداشت کلاسیک مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی برداشتند؛ به همین دلیل، می‌توان این دو اثر متمایز را در ذیل عنوان «شرح‌ها/نقدهای نسل دوم بر برداشت کلاسیک مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی» جای داد: این دو اثر، یکی کتاب *افریقا و گسترش جامعه بین‌المللی* نوشته جان آنتونی پلا (Pella, 2015) است که به تبع عنوان آن بر موضوع گسترش جامعه بین‌المللی در افریقا تمرکز یافته است، و دیگری کتابی با عنوان *جهانی‌شدن جامعه بین‌المللی ویراسته تیم دان و کریستین رویس اسمیت* (Dunne and Reus-smit, 2017) است که ویراستاران این کتاب در فصل‌های نخست و پایانی آن به بررسی انتقادی موضوع گسترش جامعه بین‌المللی پرداخته‌اند.

۱-۳. دیدگاه جان آنتونی پلا: «فرایند تعاملی-تاریخی جامعه بین‌المللی»

با بررسی نگاه پلا می‌توان دریافت که وی در بحث خود درباره گسترش جامعه بین‌المللی هم از کتاب پایه‌ای و الهام‌بخش جامعه‌آنارشیک نوشته هدلی بول کم‌وبیش بهره گرفته و هم بیش‌ازپیش تلاش کرده است برداشت مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی را در کتاب مشترک بول و واتسون برجسته سازد (Pella, 2015: 3). در این چارچوب، آنتونی پلا با بررسی کتاب «گسترش جامعه بین‌المللی»، و به ویژه فصل نخست آن، بر سه جنبه محوری از استدلال‌های بول و واتسون در این کتاب را تأکید می‌نهد: الف) رویکرد نظری؛ ب) الگوی دوره‌بندی؛ و ج) گستره جغرافیایی. پلا، در ادامه، متناظر با این سه جنبه محوری استدلال‌های بول و واتسون، دیدگاه کلاسیک مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی را در سه محور و با بهره‌گیری از سایر ادبیات کلاسیک مکتب انگلیسی به نقد می‌کشد:

بر اساس نخستین محور نقد پلا، رویکرد نظری دیدگاه کلاسیک درباره گسترش جامعه بین‌المللی، که برپایه مفهوم‌پردازی درباره جامعه بین‌المللی و تمایزگذاردن آن از نظام بین‌المللی استوار شده است، حکم می‌کند که قرن‌ها تعامل اروپاییان و غیراروپاییان را در

پرتوی مفروض گرفتن «دولت به عنوان واحد کنش کننده» تبیین کند و در عین حال تاکید کند که روابط میان دولت‌ها به هنگام ظهور قواعد و نهادهای مشترک از روابط نظام‌محور به روابط اجتماعی گذر کرده است؛ به بیان بهتر، پلا بر این باور است که روابط میان اروپاییان و غیراروپاییان به روابط میان دولت‌های مفروض‌گرفته‌شده متناظر با آن‌ها فروکاهیده می‌شود. در این خصوص، وی استشادهایی از برخی دیگر از نویسندگان مکتب انگلیسی می‌آورد که برداشتی فراتر از این درباره متعلق گسترش جامعه بین‌المللی دارند: برای مثال، مانینگ (34: 1962) می‌گوید تعامل نیروهای اجتماعی اساساً در سطح انسانی رخ می‌دهد، وایت (Wight, 1977: 67-71) تلقی روابط بین‌الملل به عنوان عرصه مناسبات دولت‌ها را تصنعی می‌داند، و بول (Bull, 1977: 22) نیز فرد را به عنوان تنها واحد تجزیه‌ناپذیر در سیاست بین‌الملل در نظر می‌گیرد (به نقل از Pella, 2015: 14).

دومین محور نقد پلا بر برداشت کلاسیک درباره گسترش جامعه بین‌المللی به موضوع «الگوی دوره‌بندی نامتوازن گسترش جامعه بین‌المللی» باز می‌گردد. بر اساس برداشت بول و واتسون، خاستگاه‌های تعامل جهان‌گستر در سده پانزدهم آغاز شد و در اوایل سده بیستم بود که جهان در نهایت رفته‌رفته به عنوان یک جامعه بین‌المللی جهان‌گستر که در آن نهادها و قواعد مشترکی میان همه یا اغلب دولت‌ها وجود داشتند شکل گرفت. اما دغدغه اصلی بول و واتسون در موضوع گسترش بر روابط اروپاییان و غیراروپاییان در اواخر قرن نوزدهم و قرن بیستم تمرکز یافته است. این بدان معناست که تعامل رخ داده در سده‌های پانزدهم تا هجدهم عملاً در حاشیه قرار می‌گیرد، و یا حتی بدتر، نادیده گرفته می‌شود.

پلا این عدم توازن را در سومین محور نقد خود درباره دامنه جغرافیایی گسترش جامعه بین‌المللی نیز مطرح می‌کند، چراکه فقط و فقط کردارهای اجتماعی-نهادی جامعه بین‌المللی اروپایی در کانون توجه قرار می‌گیرد و تلاش چندانی برای مفهوم‌پردازی درباره مناطق غیراروپایی صورت نمی‌پذیرد؛ گویی مناطق غیراروپایی یا فاقد کردارهای اجتماعی-نهادی بوده‌اند یا اگر هم کردارهای اجتماعی-نهادی داشته‌اند به قدری بی‌تأثیر بوده‌اند که چندان شایان بررسی و اعتنا در نظر گرفته نشده‌اند. از این رو، وی استدلال

می‌کند که این برداشت به شدت اروپامحور است؛ چه اروپامحوری را در معنای «قضاوت کردن غیراروپاییان برحسب استاندارد اروپاییان، و فرودستی اجتماعی - اقتصادی و نهادی غیراروپاییان در برابر اروپاییان» تعریف کنیم، چه آن را «نوعی روایت تاریخی درباره روندهای جهانی یا بینامنطقه‌ای که صرفاً به تحولات اروپایی توجه دارد» در نظر بگیریم.

در معنای نخست، بول و واتسون اولویت هستی‌شناختی برای دولت‌های حاکمیت‌دار اروپایی و جامعه بی‌همتا میان آن‌ها قایلند و در نتیجه، آن‌ها را به‌عنوان واحدهای کنش‌کننده در مطالعه تاریخ جهان در نظر می‌گیرند، بی‌آنکه توجه داشته باشند واحدهای کنش‌کننده متفاوتی از قبیل امپراتوری‌ها، دولت‌شهرها، قبایل و افراد نیز در پیشبرد تاریخ جهانی دخیل‌اند. این نگرش لاجرم باعث می‌گردد آن‌ها جهان غیراروپایی را برحسب اروپا قضاوت کنند و فرض بگیرند که فقدان دولت‌های حاکمیت‌دار و کردارهای اجتماعی-نهادی اروپایی در جهان غیراروپایی باعث می‌گردد جهان غیراروپایی کمتر توسعه‌یافته و کمتر تاثیرگذار باشد. اما در معنای دوم نیز، هرچند آن‌ها نقطه عزیمت زمانی گسترش را سده پانزدهم معرفی می‌کنند ولی در مصداقیابی تجربی بر سده نوزدهم تمرکز می‌نمایند، برهه‌ای که دولت‌های واقع در جامعه بین‌المللی اروپایی برتری نظامی و فناوری بر سایر مناطق جهان داشتند؛ بر همین اساس است که استدلال می‌شود دولت‌های اروپایی به مدد همین برتری از طریق استعمار جهان را به‌صورت یک جامعه بین‌المللی جهان‌گستر درمی‌آورند و این چنین است که اروپا در روایت تاریخی آن‌ها درباره شکل‌گیری جامعه بین‌المللی جهان‌گستر محوریت می‌یابد و به موازات آن، کردارهای اجتماعی-نهادی جهان غیراروپایی نادیده گرفته می‌شود.

بدین سان گسترش به گونه‌ای تقریر می‌شود که بر یک برهه زمانی که در طی آن اروپا بر مابقی جهان مسلط بود تمرکز یابد و نتوان نفوذ اروپاییان و تعامل میان اروپاییان و غیراروپاییان را در چارچوبی غیر از الگوی سلطه دولت و جامعه اروپایی بررسی کرد. در نتیجه، این برداشت کلاسیک سه پیامد اروپامحورانه غلط را پدید می‌آورد: نخست آنکه، جهان غیراروپایی از سده پانزدهم دریافت‌کننده منفعل قواعد و نهادهای اروپایی بوده است؛ دوم آنکه، گسترش فرایندی یک‌سویه از طرف دولت‌های اروپایی بوده است؛

و سوم آنکه، اروپا هیچ گونه تأثیرپذیری از قواعد و نهادهای غیراروپایی نداشت (Ibid: 19). از این رو، هرچند بول و واتسون ادعا می‌کنند که «این دیدگاه ما نیست بلکه خود سابقه تاریخی است که می‌توان اروپامحورانه خواند» ولی مدعای آنها از حیث منطقی نیز درست نیست (Bull and Watson, 1984: 2).

در نتیجه، جمع‌بندی نقد پلا نشان می‌دهد گسترش جامعه بین‌المللی در حصار تنگی از زمان و مکان قرار می‌گیرد که هیچ مجالی برای در نظرگرفتن آن به‌عنوان فرایندی رابطه‌ای برحسب نقش‌آفرینی عواملی خارج از محدوده جغرافیایی اروپای غربی و محدوده زمانی فراتر از اواخر سده نوزدهم و سده بیستم باقی نمی‌نهد. از همین روست که از یک سو، هیچ بینشی درباره وضعیت جهان غیراروپایی در پیش از ظهور یک جامعه بین‌المللی جهان‌گستر در سده‌های نوزدهم و بیستم ارائه نمی‌شود. از سوی دیگر، بررسی نحوه تعامل غیراروپاییان با اروپاییان در طول سده‌های آغازین تماس میان آنها نیز نادیده گرفته می‌شود (Pella, 2015: 15-17).

پلا پس از برشمردن این سه نقد می‌کوشد با بهره‌گیری از رویکرد کلان جامعه‌شناسی تاریخی و به‌ویژه آرای امانوئل والرشتاین و چارلز تیلی برداشت بدیلی را درباره گسترش جامعه بین‌المللی برای زدودن این سه نارسایی ارائه دهد؛ در این میان، وی با بررسی مختصر دیدگاه‌های این دو دانش‌پژوه سه درس مشترک - شامل تلقی فرایندهای اقتصادی یا سیاسی-قهرآمیز گسترش به عنوان محور تاریخ جهانی؛ ضرورت طراحی متوازن الگوی دوره‌بندی درباره گسترش؛ و لزوم ارایه تعریفی انعطاف‌پذیر از دولت - را برای به‌کار بستن در برداشت بدیل خود شناسایی می‌کند. در این راستا، پلا گسترش را فرایندی نه یک‌سویه بلکه عمیقاً تعاملی تلقی می‌کند، به گونه‌ای که هرچند می‌پذیرد اروپاییان نقش راهبری در طول گسترش ایفا کردند ولی می‌کوشد بررسی کند چگونه غیراروپاییان از سده پانزدهم میلادی به بعد از طریق تعامل خود با اروپاییان بر سیر تطور جامعه بین‌المللی تأثیر نهادند و در عین حال نیز تجربیات غیراروپاییان در طول این گسترش را نیز به تفصیل بیان می‌کند. رویکردی که پلا ارائه می‌دهد محوریت انگیزش اقتصادی و رفتار سیاسی-قهرآمیز در طول گسترش اروپا، یعنی همان پویش‌هایی را برجسته می‌سازد که بول و واتسون در رویکرد اجتماعی -

نهادی خود نادیده گرفته بودند. علاوه بر این، وی بر خلاف تمرکز بول و واتسون بر مقطع زمانی سده نوزدهم، بر نقش بهره‌گیری از الگوی دوره‌بندی که بحث را به نقطه آغاز تعامل باز می‌گرداند تاکید می‌نهد.

بدین سان، از نظر پلا، گسترش جامعه بین‌المللی به‌عنوان نوعی فرایند تعاملی در اوایل سده پانزدهم با یک رشته از سفرهای دریایی اکتشافی در خارج از اروپا، در ابتدا به دست پرتغالی‌ها، بعداً اسپانیایی‌ها، انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها، و هلندی‌ها، و دیگران شروع شد. به دنبال این اکتشافات به یک باره و به ناگهان افراد و دولت‌ها از آن سوی جهان با نهادها، نظام‌های سیاسی، کردارهای اجتماعی، ایدئولوژیها، هنجارها، و ارزش‌های از بنیان جدید و در بسیاری موارد بسیار عجیبی روبه‌رو شدند. بر همین اساس، اگر بنا بود زمینه مشترکی برای تعامل معنادار استقرار و توسعه یابد، آن‌ها ناگزیر بودند این خصلت‌های جدید و نامعمول را درک کنند. با این اوصاف، گسترش جامعه بین‌المللی فرایندی بود که بر اساس آن این افراد و دولت‌ها در طول پنج قرن پس از سفرهای اکتشافی اولیه گردهم آمدند و به مرور زمان نیز جامعه جهان‌گستر منسجمی از دولت‌ها ظهور کرد که نه تنها از حیث اقتصادی بلکه از لحاظ سیاسی و اجتماعی نهادی نیز به هم پیوند خورده بود.

برای مثال، وی با ذکر نمونه استاندارد تمدن، محوریت نقش‌آفرینی ادراک هنجاری اروپاییان درباره غیراروپاییان، و نیز ادراک هنجاری غیراروپاییان درباره اروپاییان را نشان می‌دهد، و استدلال می‌کند که هرچند ادراک‌های هنجاری اروپاییان درباره غیراروپاییان در طی سده نوزدهم سیطره می‌یابند، ولی به طور قطع معقول به نظر می‌رسد که تغییرات در این گونه ادراک‌ها تأثیر چشمگیری بر نحوه گسترش جامعه بین‌المللی در طی یک دوره به مراتب طولانی‌تر داشته‌اند. از سوی دیگر، وی بر این باور است که ما در بسیاری از موارد نمی‌توانیم نقش‌آفرینی مؤثر پویای داخلی/منطقه‌ای جهان غیراروپایی در این زمینه را نیز نادیده بگیریم. بر همین اساس، وی با ارجاعاتی به آثار دانش‌پژوهان مکتب انگلیسی بررسی می‌کند چگونه این ادراک‌ها در اثر عوامل متفاوت و متعددی در طی گسترش جامعه بین‌المللی تغییر کردند و چگونه این تغییرات چه‌بسا بر آن گسترش تأثیر نهاده‌اند.

در این چارچوب، پلا استدلال می‌کند که هرچند از دیدگاه گنگ، تا قبل از پایان سده نوزدهم، دولت‌های جامعه بین‌المللی اروپایی استاندارد روشنی را برای معنای تمدن در نظر داشتند و آن را به‌عنوان ملاک پذیرش دولت‌های غیراروپایی به عضویت ترتیبات‌های اجتماعی-نهادی «متمدن‌تر» اروپا تعیین کردند. برای مثال، از حیث نهادی، دستیابی دولت‌های غیراروپایی به این استاندارد نیازمند حفاظت از جان، مال، و آزادی، برقراری روابط دیپلماتیک، تداوم بخشیدن به شکل معینی از سازمان سیاسی، و پذیرش حقوق بین‌الملل و داخلی بوده است (Gong, 1984a: 147). ولی ژانگ یونگجین در برداشتی متفاوت استدلال می‌کند که تغییرات در جامعه بین‌المللی جهان‌گستر نوظهور به دنبال جنگ جهانی اول از یک سو و تحولات داخلی در چین از سوی دیگر، دست به دست هم دادند و باعث ورود چین به جامعه بین‌المللی گردیدند (Zhang, 1991). از دیدگاه ژانگ، «دموکراتیک شدن نظام بین‌المللی» از طریق جامعه ملل و انقلاب جمهوریخواهانه اول که سازمان سیاسی چین را به مدل غربی نزدیک‌تر ساخت باعث ورود چین به جامعه بین‌المللی گردید. وانگهی، وی بر این باور است که در طی سده نوزدهم و اوایل سده بیستم، ابتکارهای دیپلماتیک چین به طغیان علیه حضور اروپاییان در این کشور سوق یافت به گونه‌ای که اقدام اروپا در پذیرفتن چین را در پی داشت.

با این اوصاف، ژانگ در تبیین ورود چین به جامعه بین‌المللی، عوامل سیاسی داخلی را بر برداشت هنجاری اروپا از چین اولویت می‌دهد (Pella, 2015: 23).

شوگو سوزوکی در بررسی ورود ژاپن به جامعه بین‌المللی (Suzuki, 2005; 2009: 2) استدلال می‌کند که وقتی ژاپن می‌خواست وارد جامعه بین‌المللی اروپایی شود، دولت‌های شرق آسیا فکر می‌کردند دولت‌های اروپایی برای کردارهای امپریالیستی ارزش قایلند. بر همین اساس، ژاپن با تقلید از اروپاییان به سیاست‌های امپریالیستی متوسل شد تا نشان دهد واقعاً متمدن است (Pella, 2015: 23). بدین‌سان، سوزوکی کوشید نحوه قضاوت و واکنش ژاپن به‌عنوان دولت غیراروپایی در قبال فعالیت اروپاییان را مورد توجه قرار دهد. با این اوصاف، می‌توان گفت ژانگ و سوزوکی ورود به جامعه بین‌المللی اروپایی را پیچیده‌تر از تن دادن به یک استاندارد اروپایی ثابت می‌دانستند و از این رو تلفیقی از پژوهش درباره دولت‌های مدنظر و تحلیل ادراک‌های غیراروپاییان از

اروپاییان را ارائه دادند. از نظر نیومان ورود روسیه به جامعه بین‌المللی در بستری از فرایند رابطه‌ای برپایه تقابل اولیه صورت گرفت (Neumann, 2011: 484) به بیان بهتر، اروپای غربی پیش‌برنده ورود روسیه به جامعه بین‌المللی نبود بلکه این خود روسیه بود که انتخاب کرد نظام تغلب‌محور قدیمی را به نفع یک جامعه اروپایی کنار نهد. از نظر استیواتچیس، ورود یونان به جامعه بین‌المللی اروپایی در اثر نیاز اروپاییان به دوری گزیدن از یک محیط بین‌المللی آناشیک و مخالفت با ظهور هرگونه متفاوتی از فرهنگ مشترک رخ داد (Stivachtis, 1998)

بدین سان، رویکرد پلا اولویت‌یابی تجربه اروپا در برداشت کلاسیک درباره گسترش جامعه بین‌المللی و نیز ناتوانی آن در مدنظر قرار دادن تعامل عمیق‌تری را که در سراسر فرایند گسترش روی داد بر ملا می‌سازد. نگارنده معتقد است بر اساس برداشت بدیلی که پلا ارائه داده است، عملاً عبارت گسترش جامعه بین‌المللی اصطلاح بی‌مسمایی در دیدگاه وی به نظر می‌آید و نزدیک‌ترین عبارت به نگرش وی همانا «فرایند تعاملی-تاریخی جامعه بین‌المللی» خواهد بود. با این حال، وی با مثال‌هایی که می‌آورد همچنان برداشتی دولت‌زده را ارائه می‌دهد و عوامل سیاسی-نهادی را به هزینه عوامل اقتصادی و حتی فرهنگی در محور تحلیل تعاملی-تاریخی درباره گسترش جامعه بین‌المللی قرار می‌دهد.

۲-۳. دیدگاه تیم دان و کریستین رویس-اسمیت: جهانی‌شدن جامعه بین‌المللی

دومین اثری که از دیدگاه نویسنده، می‌توان متعلق به «شرح‌ها/نقدهای نسل دوم بر برداشت کلاسیک مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی» در نظر گرفت، کتاب جهانی‌شدن جامعه بین‌المللی ویراسته تیم دان و کریستین رویس-اسمیت است (Dunne and Reus-Smit, 2017). در این میان، آن‌ها نیز در بررسی و ارزیابی خود از برداشت مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی بیش از همه بر کتاب گسترش جامعه بین‌المللی ویراسته هدلی بول و آدام واتسون (1984) تمرکز می‌کنند و سایر آثار مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی را در چنبره آن بازمی‌نمایانند.

از نظر رویس-اسمیت و دان، اثر بول و واتسون سه دستاورد مهم داشت: نخست آنکه، آن‌ها برخلاف اکثر هم‌عصرانشان اذعان کردند بی‌همتایی نظم جهان‌گستر دولت‌های

حاکمیت‌دار نه از پیش تعیین شده و مسلم بلکه معلول استعمارزدایی در برهه پس از سال ۱۹۴۵ است؛ هرگز پیش از این دولت حاکمیت‌دار یگانه شکل مشروع حکمرانی نبود و هرگز پیش از این کل کره خاکی به چنین دولت‌هایی تقسیم نشده بود. دوم آنکه، آن‌ها به این نظم بی‌همتا یک تاریخ بخشیدند، و استدلال کردند که نظم جهان‌گستر دولت‌های حاکمیت‌دار در بستری تاریخی از اروپا آغاز شد، و به مرور زمان کل کره خاکی را درنوردید. بحث‌های بدیعی از قبیل ثبات جامعه بین‌المللی در یک جهان برخوردار از تنوع فرهنگی و نحوه صیانت از نظم در برابر بی‌عدالتی اقتصادی و سیاسی بی‌وقفه، را که ناظر بر آینده جامعه بین‌المللی جهان‌گستر است مطرح کردند (Reus-Smit and Dunne, 2017a: 3).

اما این بدان معنا نیست که از نظر رویس‌اسمیت و دان، برداشت کلاسیک بول و واتسون درباره گسترش جامعه بین‌المللی مصون از نقد باشد. از نظر آن‌ها، کتاب گسترش جامعه بین‌المللی حاوی هیچ نظریه‌ای درباره تغییر اجتماعی بین‌المللی نیست، هرچند چه‌بسا ممکن است برداشت‌هایی درباره تغییر در برخی نقاط روایت آن وجود داشته باشد (Reus-Smit and Dunne, 2017b: 27-28). نظریه‌های تغییر اجتماعی بین‌المللی شرایط ساختاری غالب، و نیز پتانسیل آن شرایط برای تغییر را شناسایی می‌کنند، و مشخص می‌سازند که کدام انواع انتخاب‌های کارگزاران، و کدام انواع فرایندهای ملازم با آن‌ها این تمایلات دگرگونی‌آفرین را برمی‌انگیزند و ترتیبات ساختاری جدید را پدید می‌آورند (Nexon, 2009: 23).

چنین نظریه‌ای در کتاب گسترش جامعه بین‌المللی وجود ندارد. در عوض، این کتاب از یک رشته روایت‌های تجربی درهم‌تنیده‌ای تشکیل شده است که بر اساس برداشتی پیشینی درباره جامعه بین‌المللی ساختار می‌یابد و شکل می‌گیرد، برداشتی که تا حد زیادی از نوشته‌های اولیه بول و به ویژه کتاب جامعه آنارشیک اقتباس شده است. بول و واتسون دگرگونی جامعه بین‌المللی از یک امر اروپایی به یک نظم سیاسی جهان‌گستر را به عنوان «فرایند گسترش» توصیف می‌کنند.

رویس‌اسمیت و دان به کاربرد مفهوم «گسترش» در عبارت «گسترش جامعه بین‌المللی» را از چند جهت قابل نقد می‌دانند: نخست آنکه، گسترش هر پدیده ناظر بر دگرگونی

نیست بلکه داعیه‌دارِ تداومِ آن پدیده است. وقتی می‌گوییم چیزی «گسترش می‌یابد» بدان معناست که آن چیز بزرگ‌تر می‌شود؛ به بیان بهتر، وقتی موجودیتی گسترش می‌یابد از حیث جوهره همان است که قبلاً بود ولی از حیث اندازه رشد می‌کند. نگارنده از این معنا چنین استنباط می‌کند که گسترش به «دگرگونی در» دلالت دارد نه به «دگرگونی از»؛ این درحالی است که در عالم واقع جهان دستخوش «دگرگونی از» شده است. در این راستا، هرچند برداشت بول و واتسون به تحولاتی از قبیل سکولارشدن جامعه بین‌المللی و خیزش و زوال استاندارد تمدن اشاره دارد، ولی آن‌ها به کرات اظهار می‌دارند که جامعه روبه‌گسترش دولت‌ها سرشتی اروپایی دارد و اعضای جدید، که اکثرشان غیراروپایی‌اند، «عناصر پایه‌ای جامعه بین‌المللی اروپایی از قبیل دولت حاکمیت‌دار، قواعد حقوق بین‌الملل، رویه‌ها و عرفهای دیپلماسی و سازمان بین‌المللی را پذیرفتند» (Bull and Watson 1984: 433). اما در واقعیت وقتی جامعه بین‌المللی کل کره زمین را درنوردید، دگرگونی دامنه‌داری را به خود دید، به گونه‌ای که برداشتهای زیربنایی درباره مقصود اخلاقی دولت از مطلق‌گرایی به حاکمیت مردمی تغییر کرد، «جهان حاکمیت» مختلط در خارج مرکز و امپراطوری فروپاشید، و سلسله‌مراتب‌های نژادی و جنسیتی که زیربنای قدرت اجتماعی و سیاسی را تشکیل می‌دادند تغییر یافتند (Reus-Smit and Dune, 2017b: 29).

دوم آنکه، مفهوم گسترش، حداقل به شیوه‌ای که بول و واتسون به کار می‌برند، به پوشش‌های زایای درون‌زاد مزیت می‌دهد، به گونه‌ای که چنین القا می‌کند که جامعه بین‌المللی از طریق فرایندهای درون جامعه اروپایی ظهور کرد، بُرد جهان‌گستر خود را از طریق امپریالیسم اروپایی امتداد بخشید، و اعضای جدید از طریق کشش مقناطیسی نهادهای تشکیل‌دهنده آن به سمت جامعه بین‌المللی کشیده شدند. اما آنچه در عالم واقع روی داده است نشان می‌دهد نیروهای فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی برونزاد نیز نقش‌آفرینی عمیقی در تمامی این تحولات داشتند. جامعه بین‌المللی اروپایی، به مانند جامعه اروپایی، به وسیله ترتیبات و تقابلهای تمدنی متنوعی شکل گرفت. معماری نهادی جامعه بین‌المللی - به‌ویژه، کردارهای دیپلماتیک و رژیم‌های حقوقی آن - تأثیر ژرفی از پروژه امپریالیسم پذیرفتند. انحلال کامل امپراطوریهای اروپا پس از سال ۱۹۴۵

تا حد چشمگیری به وسیله کنشگران واقع در پیرامون امپریالیستی - به ویژه، جنبش‌های ضداستعماری که برای تعیین سرنوشت مبارزه می‌کردند، یعنی همان کنشگرانی که در الگوی مدنظر بول و واتسون باید اجازه ورود به جامعه دولت‌ها را می‌یافتند - پیش رفت. این مثال‌ها نه تنها به نقش برجسته نیروهای برونزاد در سیرتطور جهان گستر جامعه بین‌المللی، بلکه به مرز بی‌ثبات و حتی سست میان نیروهای درونزاد و برونزاد اشاره دارند. این نقد به مدعای جان آنتونی پلا درزمینه «نعمالی بودن این روند» بسیار نزدیک است (Pella, 2015: 3).

سوم آنکه، مفهوم گسترش از اطلاق به «افزایش عددی دولت‌های حاکمیت‌دار شناسایی‌شده، اشاعه جغرافیایی این قبیل دولت‌ها، و توسعه یک معماری نهادی جهان گستر که به یک نظم حاکمیت‌بنیان جهانشمول تداوم می‌بخشد»، فراتر نمی‌رود. به بیان بهتر، «گسترش» جامعه بین‌المللی را به صورتی دست‌خوش دگرگونی کرده است که وضعیت کنونی جهان گستر آن تفاوت کیفی با سلف صرفاً اروپایی‌اش دارد، به گونه‌ای که قوام‌یابی جهان گستر آن محصول نیروهای اجتماعی جهان گستر بوده است (Reus-Smit and Dune, 2017b: 30).

تیم دان و و رویس اسمیت، برای رفع این سه سستی در مفهوم گسترش، از سه جهت برداشتی متفاوت و البته متمایزی از گسترش به دست می‌دهند و می‌کوشند با بازنگری در آن، از واژه جهانی‌شدن به جای آن استفاده کنند. نخست آنکه، آن‌ها با در نظر گرفتن سیر تکامل جامعه بین‌المللی نه به‌عنوان فرایند گسترش بلکه به‌عنوان فرایند جهانی‌شدن، برخلاف برداشت رایج در ادبیات مربوط به جهانی‌شدن، جهانی‌شدن را برای توصیف دو روند به کار می‌برند: نخست، اشاعه جهان گستر نهاد دولت حاکمیت‌دار و اشاعه جهان گستر مجموعه‌ای از روابط اجتماعی متمایز در میان این دولت‌ها؛ و دوم، جهانی‌شدن به‌عنوان پدیده‌ای که نشان می‌دهد چگونه جامعه دولت‌های حاکمیت‌دار به هنگام اشاعه به سراسر کره زمین دگرگونی یافتند و چگونه اساساً از فرایندها و شکل‌بندی‌های وسیع‌تری شکل پذیرفتند. ولی مفهوم کلاسیک گسترش درست برعکس بدان معناست که جامعه بین‌المللی اروپایی در سطح بالایی قرار داشته است، کردارها و

قواعد آن با گذشت زمان ماندگاری داشته‌اند و در عین حال اندازه عضویت آن افزایش یافته است.

دوم آنکه، آن‌ها از تلقی بول و واتسون درباره جهانی‌شدن جامعه بین‌المللی به‌عنوان فرایندی عقلایی و حتی نظم‌مند فاصله می‌گیرند. هدلی بول در کتاب *جامعه آنارشیک* مدعی بود که جامعه بین‌المللی عکس‌العمل عقلایی دولت‌ها به الزامات امنیت فیزیکی، تمامت ارضی، و تعهدات قابل‌اتکا و در یک کلام، عکس‌العمل آن‌ها به نیاز به نظم است (Bull, 1977: 16-20). گریت گنگ حتی از این نیز پا را فراتر می‌نهد و استدلال می‌کند که گسترش جامعه بین‌المللی نوعی فرایند عقلایی جذب است. به نظر وی، دولت‌های اروپایی همواره این دغدغه را داشتند که چگونه می‌توانند به شیوه‌ای نظم‌مند و انسانی کشورهای غیراروپایی را وارد نظام روابط بین‌الملل خود سازند (Gong, 1984a: 171). در این راستا، آن‌ها قواعدی را تدوین کردند که بر عضویت باشگاه دولت‌های حاکمیت‌دار شناسایی شده حکم‌فرما بود و به مرور زمان جوامع غیراروپایی این قواعد را به‌عنوان بهترین تأمین‌کننده منافعشان پذیرفتند.

بول می‌گوید «هرچند جوامع غیراروپایی در برخی موارد برخلاف اراده خود در نظام بین‌المللی جذب شدند ولی آن‌ها در جامعه بین‌المللی جایگاه یافته‌اند زیرا خودشان به دنبال حقوق ناشی از عضویت در آن و جلب حمایت قواعد آن هم در برابر قدرت‌های اروپایی مسلط و هم در رابطه با یکدیگر بوده‌اند» (Bull, 1984: 124). اما از دیدگاه دان و رویس-اسمیت، این روایت آگاهانه یا ناآگاهانه سلطه و خشونت‌ی که در اغلب مواقع درگیری جامعه بین‌المللی اروپایی با جوامع غیراروپایی به‌انقیاد درآمده را به همراه داشت، و نیز امواج مبارزه سیاسی لازم برای برچیدن امپراطوریه‌های اروپا و سوق دادن گسترش جامعه بین‌المللی را نادیده می‌گیرد (Reus-Smit and Dunne, 2017a: 6).

سوم آنکه، دان و رویس-اسمیت جهانی‌شدن جامعه بین‌المللی را به‌عنوان فرایندی در حال تکوین در نظر می‌گیرند نه به‌عنوان پدیده‌ای که در شکل نهایی در یک لحظه زمانی خاص تحقق یافته باشد. تحقق‌یافتگی نهایی گسترش در کتاب مشترک بول و واتسون به صراحت ذکر نشده است ولی در تمامی نوشته‌های بول در مورد طغیان علیه غرب تلویحاً آمده است. در این نوشته‌ها هدلی بول فرض می‌گیرد که یک جامعه بین‌المللی

جهان‌گستر به دنبال استعمارزدایی پس از سال ۱۹۴۵ تحقق یافته است اما درباره شکنندگی آن تحت شرایط شرایط بی‌عدالتی مستمر هشدار می‌دهد (Bull, 1983: 32-3). اینکه یک جامعه بین‌المللی جهان‌گستر دولت‌های حاکمیت‌دار پس از سال ۱۹۴۵ به طور کامل ظهور کرده است در دو روند هویدا است: اشاعه جغرافیایی دولت‌های حاکمیت‌دار به هنگامی که امپراطوری‌های اروپا فروپاشیدند، و ظهور دولت حاکمیت‌دار به عنوان یگانه شکل مشروع حکمرانی (rule). اما این نظم حاکمیت‌بنیان جهان‌گستر پیوسته در حال تغییر است. معنا و الزامات حاکمیت، شرایط دولت‌بودگی مشروع، موازنه میان سلسله‌مراتب و برابری حاکمیت‌بنیان، این که کدام جوامع شناسایی کسب می‌کنند و کدام جوامع شناسایی کسب نمی‌کنند، و ماهیت چالش‌های فراروی نظم حاکمیت‌بنیان، همگی در حال دگرگونی مستمر هستند (Reus-Smit and Dunne, 2017a: 6-7).

در مجموع، استدلال‌هایی که رویس اسمیت و دان درباره گسترش جامعه بین‌المللی مطرح کرده‌اند بی‌پروا تر از آنتونی جان پلا گام برداشته‌اند: آن‌ها نه تنها خود را ملتزم به کاربرد مفهوم «گسترش» ندانسته‌اند، بلکه به‌صراحت با ارایه بدیل مفهومی «جهانی‌شدن جامعه بین‌المللی» کوشیده‌اند برداشتی پیشروانه‌تر در مورد این موضوع به دست دهند، چرا که اولاً به دنبال انطباق دادن مفهوم مدنظر خود با واقعیت روز عرصه بین‌المللی یعنی جهانی‌شدن بوده‌اند؛ ثانیاً با درکنار هم قرار دادن دو لفظ «جهانی» و «بین‌المللی»، عملاً همان تحولی را که بول (1977) به دنبال آن بود و بوزان (2004) بازمفهوم‌پردازی کرد نشان می‌دهند. اما با این حال، همچنان خود را از حصار مفاهیم و آرای کلاسیک مکتب انگلیسی نرهانده‌اند.

۴. ارزیابی انتقادی تلاش نظری درباره گسترش جامعه بین‌المللی

با این اوصاف، مستنبط از دیدگاه مورتین ولبیورن (Valbjørn, 2012: 176-177)، می‌توان استدلال کرد که «شرح‌ها/نقدهای هر دو نسل بر برداشت کلاسیک مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی» همچنان از برخی آفت‌ها رنج می‌برند: نخست آنکه، این شرح‌ها/نقدها به طرز مفرطی جهان‌محور هستند؛ «جامعه بین‌المللی» بنابر تعریف تنها به «گروهی از دولت‌ها» اطلاق می‌شود و پرسش از مقیاس را بی‌پاسخ وانهاده است، ولی این شرح‌ها/نقدها به گونه‌ای تقریر یافته‌اند که غایت جامعه بین‌المللی و

کمال‌یافتگی آن به جهان‌گستر شدن آن است. همین جهان‌محوری (global-centrism) خواسته یا ناخواسته باعث گردیده است ادبیات هر دو نسل درباره گسترش جامعه بین‌المللی سکوتی شگرف درخصوص منطقه‌گرایی پیشه کنند. دوم آنکه، این شرح‌ها/نقدها همچنان در کنه خود اروپامحور (Europe-centric) هستند؛ از منظر این شرح‌ها/نقدها، گسترش جامعه بین‌المللی صرفاً نوعی پیشروی پدیده‌ای که در هر حال تجربه متمایز اروپا در آن چیرگی دارد به سوی مقیاسی بزرگ‌تر بوده است، هرچند ابعاد منفی و حتی یکسویه آن را نفی کرده‌اند، ولی به هیچ وجه توجهی ندارند که شکل‌های غیرغربی جامعه بین‌المللی یا درهم‌آمیختگی‌ها میان شکل‌های غربی و غیرغربی جامعه بین‌المللی نیز امکان‌پذیرند. در واقع، جهانی‌شدن نظام دولت و ستفالیایی دولت‌هایی را پدید آورده است که مدرن‌اند ولی غربی نیستند به گونه‌ای که یک جامعه جهان‌گستر از دولت‌ها فراروی ماست که همانند دولت‌های اصیل اروپایی هستند ولی عین آن‌ها نیستند. سوم آنکه، این شرح‌ها/نقدها به شدت دولت‌محورند، به گونه‌ای که جامعه دولت‌ها را تنها ساختار اجتماعی بسیار توسعه‌یافته (well-developed) در گستره مکانی و زمانی موردنظر خود قلمداد می‌کنند، و سایر پدیده‌ها و موجودیت‌های دسته‌جمعی را به تبع آن نقش‌آفرین می‌پندارند.

البته، آفت چهارمی را نیز می‌توان به این سه آفت افزود: شرح‌ها/نقدهای هر دو نسل برداشت کلاسیک مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی در مقام استدلال یا به دنبال توجیه و تثبیت این برداشت بوده‌اند یا به دنبال بدیل‌یابی و عبور از احتجاج درباره «گسترش». به بیان بهتر، شرح‌ها/نقدهای نسل اول کوشیده‌اند با جرح و تعدیل یا تکمیل روایت کلان گسترش جامعه بین‌المللی، در پرتوی موازین مکتب انگلیسی گام بردارند و شرح‌ها/نقدهای نسل دوم در صدد برآمده‌اند عملاً با ارائه تفاسیری جدید از روایت کلان مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی فراتر روند و به دنبال مفاهیمی رفته‌اند تا به جای مفهوم «گسترش» بنشانند؛ از این رو نتوانستند مجال گفتگویی را میان مکتب انگلیسی به‌عنوان یک رویکرد نظری روابط بین‌الملل و سایر رویکردهای نظری فراسوی آن دراندازند.

برای زدودن این آفت‌ها، اولاً ما می‌توانیم «جامعه بین‌المللی» را به‌عنوان یک مفهوم فرادست که متشکل از دو عرصه «جامعه بینادولتی» (interstate society) و «جامعه جهانی» (world society) باشد در نظر بگیریم. عرصه نخست که در ادبیات کلاسیک مکتب انگلیسی از آن با عنوان جامعه بین‌المللی یاد می‌شود ناظر بر ساختار اجتماعی مبتنی بر تعامل میان دولت‌هاست؛ و عرصه دوم به ساختار اجتماعی متشکل از تعامل بازیگران غیردولتی که بر پایه الگوهای گسترده هویت‌های مشترک با هم تعامل دارند اشاره دارد. ثانیاً، می‌توان استدلال‌های پلا در مورد تعاملی بودن فرایندی را که گسترش خوانده شده است (Pella, 2015: 19) تقویت کرد، به گونه‌ای که به جای تاکید نهادن بر تاثیرگذاری تعاملی پویای غربی و غیرغربی بر این فرایند، قوام‌بخشی متقابل این پویاها را برجسته ساخت، و حتی استدلال آورد که تفاوت در نحوه این قوام‌بخشی متقابل نوعی تنوع در جامعه بین‌الملل جهان‌گستر را به بار آورده است. ثالثاً، قلم‌فرسایی درباره گسترش جامعه بین‌المللی را می‌توان به گونه‌ای بسط داد که به سطح منطقه‌ای نیز توجه داشته باشد، بدان معنا که افزوده منطقه‌ای به عنوان مکمل دستمایه جهانی در استدلال‌آوری درباره گسترش جامعه بین‌المللی باشد نه جایگزین آن به بیان بهتر، تقریباً همه دولت‌ها به یک جامعه بینادولتی جهان‌گستر تعلق دارند و هنجارهای اولیه وستفالیایی از قبیل حاکمیت را می‌پذیرند ولی در عین حال، خوشه‌های منطقه‌ای متنوعی نیز وجود دارند که در بستر این بافت مشترک قرار می‌گیرند.

در این صورت، ما شاهد جوامع بینادولتی در سطح منطقه‌ای هستیم که نهادهای اولیه متمایزی دارند یا نهادهای جهان‌گستر در آن‌ها به نحو متمایز و متفاوتی عمل می‌کنند. رابعاً، در عوض توجه «گسترش» در چارچوب مکتب انگلیسی یا بدیل‌یابی به جای آن از طریق درنوردیدن استدلال‌های مکتب انگلیسی، می‌توان پلی میان دیدگاه مکتب انگلیسی درباره گسترش جامعه بین‌المللی و رویکرد کلان جامعه‌شناسی تاریخی زد؛ از این طریق، می‌توان نگاهی از بیرون به کلیت عرصه دانش‌پژوهی روابط بین‌الملل داشت، به گونه‌ای که جندان آلوده و اندوده در یک سنت نظری خاص در روابط بین‌الملل یعنی مکتب انگلیسی نباشد و در عین حال از دستاوردهای نظری آن نیز بهره گیرد (منوری، ۱۳۹۳؛ ۱۳۹۵). در این میان، به نظر می‌رسد «گسترش جامعه بین‌المللی» می‌تواند به

صورت بسط‌یافته «جامعه‌شناسی تاریخی جامعه بین‌المللی» مورد بررسی قرار گیرد. «جامعه‌شناسی تاریخی جامعه بین‌المللی» جامعه بین‌المللی کنونی را صرفاً از طریق نگرستن به متغیرهای علی حال حاضر آن تبیین‌پذیر نمی‌داند، و در این راستا، تاکید می‌کند که به نحو خودجوش بر طبق مقتضیات انسانی «طبیعی» پدیدار نگردیده و ابدی انگاشته نمی‌شود و نیز به گونه‌ای تلقی نمی‌شود که در برابر تغییر مقاومت می‌کند؛ و از طرفی هم، سیر تطور جامعه بین‌المللی در گذشته را از جامعه بین‌المللی کنونی به گونه‌ای منقطع نمی‌سازد که جامعه بین‌المللی کنونی خودمختار، خودجوش، طبیعی و ابدی به نظر آید و همین جامعه بین‌المللی کنونی را به گونه‌ای با واگشت به زمانی در گذشته به گونه‌ای استنتاج نمی‌کند که ناپیوستگی‌ها میان دوره‌های حیات جامعه بین‌المللی را نادیده بگیرد (Hobson, Lawson, and Rosenberg, 2011: 3364-5). در این صورت، رفع سستی‌ها و کاستی‌های مندرج در مفهوم «گسترش جامعه بین‌المللی» دست‌یافتنی‌تر به نظر می‌رسد.

البته باید اذعان کرد که رگه‌هایی از تفکر «جامعه‌شناسی تاریخی»، هرچند چه‌بسا ناآگاهانه در نوشته‌های نویسندگان مکتب انگلیسی وجود داشته است به گونه‌ای که مکتب انگلیسی با بررسی جوامع بین‌المللی تاریخی متفاوت، عملاً از دو جهت از رویکرد کلان جامعه‌شناسی تاریخی بهره گرفته است: نخست آنکه، از رویکرد تاریخی برای مقایسه نظام‌های دولتی که در مراحل تاریخی وجود داشته‌اند بهره گرفته است و دوم آنکه، از یک رویکرد تکاملی برای نشان دادن نحوه سیر تحول نظام‌های دولتی در طول زمان بهره برده است، به گونه‌ای که همین دو خط استدلالی عملاً به موضوع «گسترش جامعه بین‌المللی» نیز کشیده می‌شود (Stivachtis, 2011: 3390-1).

یکی از آثار شاخصی که چه بسا کوشیده است آفت‌های چهارگانه فوق را بزدايد کتاب «دگرگونی جهان‌گستر: تاریخ، مدرنیت، و تکوین روابط بین‌الملل» (Buzan and Lawson, 2015) است که می‌توان محتوای آن را به‌عنوان تلاقی مکتب انگلیسی و جامعه‌شناسی تاریخی در روابط بین‌الملل در نظر گرفت - کتابی که قبل از آن به صورت مقاله‌ای در فصلنامه مطالعات بین‌المللی انتشار یافته بود (Buzan and Lawson, 2013). هرچند آن‌ها گستره زمانی مطالعه خود را از سال ۱۵۰۰، و با برخی ارجاعات حتی

دوره‌های قبل از آن، تاکنون در نظر می‌گیرند ولی عمدتاً بر سده نوزدهم تمرکز می‌کنند؛ البته منظور آن‌ها از سده نوزدهم، با اقتباس از دیدگاه هابسباوم (Habsbawm, 1987: 8)، سده نوزدهم طولانی است که از انقلاب امریکا در سال ۱۷۷۶ آغاز و به جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ ختم می‌شود؛ از نظر آن‌ها، مدرنیت جهان‌گستر در همین برهه شکل گرفت، که چهار مؤلفه کلیدی دارد: نخست آنکه، صنعتی‌شدن و گسترش بازار در مقیاس جهانی «ظرفیت تعامل» میان کنشگران را افزایش داد و تمامی بخشهای جهان را در تماس نزدیک‌تر با یکدیگر قرار داد، به گونه‌ای که هم پیوند عمیق و هم شکاف عمیق میان جوامع را به بار آورد.

دوم آنکه، فرایندهای شکل‌گیری دولت عقلایی به گونه‌ای به قدرت قوام بخشیدند که ظرفیت‌ها هم در درون دولت‌ملتها حبس شدند و هم به فضاهای خارجی آن‌ها سرریز کردند؛ به بیان بهتر، ملت‌سازی در غرب با امپریالیسم در مستعمرات هم‌دوش گردید. در نتیجه، نظام بین‌المللی دولایه‌ای پدیدار گردید که در آن، نظم قاعده‌مند برای مردمان متمدن و انضمام سرزمینی برای بربرها تعبیه گردید، تا حدی که این ساختار مرکز-پیرامونی نیز شکل جهان‌گستر به خود گرفت. سوم آنکه، سربرآوردن ایدئولوژیهای جدیدی از قبیل لیبرالیسم، ملی‌گرایی، سوسیالیسم، و نژادپرستی «علمی» موجودیت‌ها، کنشگران، و نهادهای جدیدی از قبیل جامعه مدنی، شرکت‌های با مسولیت محدود، و مستعمره‌نشینها را به وجود آوردند و بدین‌سان یا موجودیت‌ها، کنشگران، و نهادهای قدیمی (برای مثال، دولت‌ها) را بازسازماندهی کردند یا آن‌ها (برای مثال، حکومت‌های دودمانی) را تضعیف کردند.

این ایدئولوژیها که بیش از همه با موضوع «پیشرفت» سروکار داشتند، استراتژی‌های مشروعیت‌بخش جدیدی را برای نحوه پیشبرد روابط بین‌الملل فراهم ساختند. چهارم آنکه، صنعتی‌شدن، دولت‌سازی عقلایی، و ایدئولوژیهای پیشرفت نه تنها یک نظم جهان‌گستر مرکز-پیرامون را به بار آوردند بلکه با تعمیق نابرابری نظامی میان مرکز و پیرامون و شدت‌یابی رقابت بین‌امپریالیستی؛ دگرگونی در معیارهای احراز منزلت قدرت بزرگ و تداوم در روند ارتقای کیفی تسلیحات؛ و تشدید هزینه و قدرت تخریب‌کنندگی

تسلیمات روابط میان قدرت‌های بزرگ را نیز بی‌ثبات ساختند و در نتیجه، پویای‌های موازنه قدرت را شکننده‌تر ساختند (Buzan and Lawson, 2015: 3-4; 43-5; 269). بوزان و لاوسن با استناد همزمان به آثار دانش‌پژوهان مکتب انگلیسی و جامعه‌شناسان تاریخی در روابط بین‌الملل، استدلال میکنند که در اثر همین مدرنیت جهان‌گستر در سده نوزدهم، زیربنای تغییر پایه‌ای در روابط اروپا با غیراروپا (Bull and Watson, 1984) و شکل‌گیری سلسله‌مراتب اجتماعی میان غرب و غیرغربیان (Zarakol 2011: 38-56) فراهم آمد و پژوهاک‌های آن به سده بیستم و حتی فراسوی آن نیز امتداد یافت، روندی که آن‌ها دگرگونی جهان‌گستر (global transformation) نام نهادند.

از نظر آن‌ها، این دگرگونی جهان‌گستر دو ویژگی را در خود داشته است: نخست آنکه، نظام‌های بین‌المللی منطقه‌ای متعدد در قالب یک نظام بین‌المللی تمام‌عیار به گونه‌ای تجمع شدند که تمام بخشهای جهان نه تنها در ابعاد اقتصادی و فرهنگی بلکه در ابعاد سیاسی و نظامی نیز به هم پیوند خوردند؛ دوم آنکه، کنشگران جدیدی، از جمله دولت‌ملتهای عقلایی، شرکت‌های فراملی، و سازمان‌های غیردولتی و بین‌المللی دایمی پدید آمدند که نقش راهبرانه‌ای را در پیشبرد امور بین‌المللی ایفا کردند (Buzan and Lawson, 2015: 2).

در روند دگرگونی جهان‌گستر در سده نوزدهم، دولت‌های مرکز به یورش‌های متعددی به مردمان چهارگوشه جهان دست زدند به گونه‌ای که نهادهای حکمرانی، شیوه‌های تولید، و ایدئولوژیهای مشروعیت‌بخششان را تضعیف کردند و بدین‌سان یک «جامعه امپراطوریهای» بین‌المللی را به وجود آوردند که مردم بومی را به انقیاد درآورد، از آن‌ها سلب ید و سلب مالکیت کرد، و در مواقعی نیز به نسل‌کشی آن‌ها روی آورد. در نتیجه، نوعی نابرابری بی‌سابقه در قلب رابطه مرکز-پیرامونی در تمامی ابعاد حقوقی-سیاسی، نظامی، اقتصادی و جمعیتی پدید آمد، به گونه‌ای که گروه نسبتاً کم‌شماری از جوامع یک جامعه بین‌المللی غربی-استعماری را به وجود آوردند که مردمان، اقتصادها، و منافعیان را در جایگاه ممتاز قرار می‌داد. آن جوامع سایر بخشهای جهان را به انقیاد خود درآوردند و در عین حال پیکربندی زیربنای مدرنیت جهان‌گستر را از طریق زور و به نحوی نامتوازن در کل سیاره زمین گستراندند. ولی این روند بی‌فرجام نبود؛ چراکه از

یک سو، مدرنیته جهان گستر رفته رفته بر ثروت و قدرت نسبی بخشهای پیرامون افزود و از سوی دیگر، در اثر همین مدرنیته جهان گستر ایستارها در درون مرکز نیز تغییر یافت و مشروعیت استعمارگری تضعیف شد، به گونه‌ای که با وقوع جنگ جهانی دوم نوعی گذر به جامعه بین‌المللی غربی-جهان گستر صورت گرفت.

این گذر را می‌توان در سه بعد در نظر گرفت: در بعد سیاسی-حقوقی، استعمارزدایی به جای استاندارد تمدن نشست؛ در بعد نظامی، کارویژه و مشروعیت جنگ به عنوان یکی از نهادهای جامعه بین‌المللی تحدید شد و موازنه توانمندی‌های نظامی میان مرکز و پیرامون به گونه‌ای دچار دگرگونی گردید که پیرامون از توان نظامی به مراتب بیشتری بهره مند شد؛ در بعد اقتصادی، توزیع جهانی توانمندی‌های اقتصادی متعادل‌تر شد و در بعد جمعیتی، روند مهاجرت مرکز به پیرامون معکوس شد و نرخ‌های رشد جمعیت در پیرامون افزایش یافت.

با این اوصاف می‌توان به این استنباط رسید که بوزان و لاوسون، بی‌آنکه بخواهند در صدد توجیه یا نفی «گسترش» جامعه بین‌المللی برآیند، به نوعی بازمفهوم‌پردازی درباره روند تاریخی جامعه بین‌المللی در قالب مفهوم عام‌تر «دگرگونی جهان گستر» دست زدند که در آن، «گذر از جامعه بین‌المللی غربی-استعماری به جامعه بین‌المللی غربی-جهان گستر» رخ داده است. در این میان، هرچند آن‌ها استدلال‌های منطقی و تجربی منسجمی را در تأیید این مدعای خود مطرح کرده‌اند، ولی هرچه به پایان این کتاب نزدیک می‌شویم بحث‌های آن‌ها را بازفرجام‌تر می‌یابیم، به گونه‌ای که به نظر می‌رسد پروژه پژوهشی مشترک آن‌ها در خاتمه اثرشان هنوز به اتمام نرسیده است. آن‌ها در بخش پایانی کتاب، عملاً یک دستورکار پژوهشی گسترده را براساس استدلال‌های مطرح شده در این کتاب پیشنهاد می‌دهند: آن‌ها بر این باورند که اندیشه‌پردازی آن‌ها درباره دگرگونی جهان گستر مسیر بازاندیشی درباره شش حوزه موضوعی شامل قدرت، امنیت، جهانی شدن، ساختار معنایی، دوره‌بندی و تاریخ، و در نهایت الزامات دگرگونی برای فهم رشته روابط بین الملل از خودش، را هموار می‌سازد.

نتیجه‌گیری

در مجموع، بررسی مفهوم گسترش جامعه بین‌المللی، واکاوی نقدها بر آن، و ارزیابی کلی نقدها سه نکته مهم را آشکار می‌سازد: نخست آنکه، گسترش جامعه بین‌المللی رفته‌رفته به یکی از پرمناقشه‌ترین مفاهیم رشته روابط بین‌الملل مبدل گردیده است؛ همان گونه که در این نوشتار آمد، این واقعیت بیش از همه از ورود تأثیرگذار مطالعات تاریخی و جامعه‌شناختی به رشته روابط بین‌الملل نشأت می‌گیرد، همان گونه که دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، قلم‌فرسایی‌های فلسفی‌بیشترین تأثیرات را بر ادبیات نظری روابط بین‌الملل نهادند. دوم آنکه، مایه‌های تاریخی و جامعه‌شناختی قلم‌فرسایی نظری درباره گسترش جامعه بین‌المللی دستورکارهای پژوهشی جدیدی را نیز به روی دانش پژوهان می‌گشاید که در این میان، بررسی الزامات گسترش جامعه بین‌المللی برجستگی بیشتری می‌یابد: برای مثال، بررسی پیامدهای منطقه‌ای گسترش جامعه بین‌المللی می‌تواند پاسخ روشن‌تری به بسیاری از سؤالات در تحولات متفاوتی که در مناطق مختلف جهان در ابعاد مختلف رخ می‌دهد به دست دهد. و آخر آنکه، انباشته‌های نظری و استدلال‌های تجربی درمورد گسترش جامعه بین‌المللی چه بسا می‌تواند بحث‌هایی بدیع درباره امکان تحول در جامعه بین‌المللی کنونی و نحوه مقابله با چالش‌ها و بهره‌گیری از فرصت‌های محتمل آن در آینده درآورد.

منابع

- گریفتیس، مارتین، روچ، استیون و سولومون، اسکات ۱۳۹۳، پنجاه متفکر بزرگ روابط بین‌الملل، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- لیتل، ریچارد ۱۳۸۹، تحول در نظریه‌های موازنه قوا، ترجمه و بررسی غلامعلی چگنی‌زاده، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- منوری، سیدعلی ۱۳۹۳، "جامعه‌شناسی تاریخی و زمینه‌های بهره‌مندی رشته روابط بین‌الملل از چرخش تاریخی"، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۴، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۳، صص ۸۱۰-۷۹۳.
- منوری، سیدعلی ۱۳۹۵، "روایتگری به مثابه روش‌شناسی در جامعه‌شناسی تاریخی روابط بین‌الملل"، فصلنامه سیاست جهانی، دوره پنجم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۵، صص ۲۹۰-۲۶۷.
- نقیب‌زاده، حسین ۱۳۸۹، تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل، تهران: نشر قومس.

- Alexandrowicz, C. H. (1967), **An Introduction to the History of the Law of Nations in the East Indies: 16th, 17th, and 18th Centuries**, Oxford: Clarendon Press.
- Alexandrowicz, C. H. (1973), **The European-African Connection: A Study in Treaty Making**, Lieden: A.E. Sijthoff.
- Bartlett, Robert (1993), **The Making of Europe: Conquest, Colonization and Cultural Change 950–1350**, London: Allen Lane.
- Bellamy, Alex J. (ed.) (2005), **International society and its Critics**, Oxford: Oxford University press.
- Bull, Hedley (1977), **The Anarchical Society: A Study of Order in World Politics**, London: Macmillan.
- Bull, H. 1983, 'Justice in International Relations', **1983–4 Hagey Lectures Waterloo**, ON: University of Waterloo, 12–13 October.
- Bull, H. 1984a, 'The Emergence of a Universal International Society', In Hedley Bull and Adam Watson, **The Expansion of International Society**, pp. 117–26. Oxford: Clarendon Press.
- Bull, H. 1984b, 'The Revolt against the West', In **The Expansion of International Society**, edited by Hedley Bull and Adam Watson, pp. 217–28. Oxford: Clarendon Press.
- Bull, H. and Watson, A. (eds.) 1984, **The Expansion of International Society**, Oxford: Clarendon Press.
- Buzan, B. and Little, R. 2000, **International Systems in World History: Remaking the Study of International Relations**, Oxford: Oxford University Press.
- Buzan, B. 2004, **From International to World Society? English School Theory and the Social Structure of Globalisation**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Buzan, B. 2005, "Not Hanging Separately: Responses to Dunn and Alder", **Millennium**, 34(1): 183–194.
- Buzan, B. 2012, "How regions were made, and the legacies for world politics: an English School reconnaissance" in T. V. Paul (ed.), **International Relations Theory and Regional Transformation**, Cambridge: Cambridge University Press, pp. 22-47.
- Buzan, B. 2014, **An Introduction to the English School of International Relations: the Societal Approach**, Cambridge: Polity Press.
- Buzan, B. and Little, R. 2011, "The Historical Expansion of International Society", in Robert A. Denemark, **The International Studies Encyclopedia, 12 Volume Set**, London: Wiley-Blackwell, pp. 191-208
- Buzan, B. and Lawson, G. 2013, "The Global Transformation: History, Modernity and the Making of International Relations", **International Studies Quarterly** (2013) 57, 620–634

- Buzan, B. and Lawson, G. 2015, **The Global Transformation: History, Modernity and the Making of International Relations**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Dunne, T. 2005, "The New Agenda", in Alex J. Bellamy, **International society and its Critics**, Oxford: Oxford University press, pp 65-79.
- Dunne, T. and Little, R. 2014, "The International System-International Society Distinction", in Cornelia Navari and Daniel M. Green, **Guide to the English School in International Studies**, London: Wiley Blackwell, pp. 91-108.
- Dunne, T. and Reus-Smit, C. (eds.) 2017, **The Globalization of International Society**, Oxford: Oxford University Press.
- Finnemore, M. 1996, "Norms, Culture, and World Politics: Insights from Sociology's Institutionalism", **International Organization**, 50(2): 325-347.
- Finnemore, M. 2001, "Exporting the English School?", **Review of International Studies**, 27: 509-513.
- Gong, G. W. 1984a, "China's Entry into International Society", In Hedley Bull and Adam Watson, **The Expansion of International Society**, pp. 171-83. Oxford: Clarendon Press.
- Gong, G. W. 1984b, **The Standard of 'Civilisation' in International Society**, Oxford: Clarendon Press.
- Halliday, F. 2009, "The Middle East and Conceptions of 'International Society'", in Barry Buzan and Ana Gonzalez-Pelaez, **International Society and the Middle East: English School Theory at the Regional Level**, London: Palgrave Macmillan, pp. 1-23.
- Hobson, J. M., Lawson, G., and Rosenberg, J. 2011, "Historical Sociology", in Robert A. Denemark (ed.), **The International Studies Encyclopedia, 12 Volume Set**, London: Wiley-Blackwell, pp. 3357-3376
- Heeren, A. H. L. 1834, **A Manual of the History of the Political System of Europe and its Colonies**, London: Henry G. Bohn.
- Jackson, R. H. 2000, **The Global Covenant: Human Conduct in a World of States**, Oxford: Oxford University Press.
- Keal, P. 1995, "Just Backward Children: International Law and the Conquest of the Non-European Peoples", **Australian Journal of International Affairs**, 49: 191-206.
- Keal, P. 2003, **European Conquest and the Rights of Indigenous Peoples: The Moral Backwardness of International Society**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Keal, P. 2007, "International Society and European Expansion", in Richard Devetak, Anthony Burke and Jim George, **An Introduction to International Relations: Australian Perspectives**, Cambridge: Cambridge University Press, pp. 201-212
- Keene, E. 2002, **Beyond the Anarchical Society: Grotius, Colonialism and Order in World Politics**, Cambridge: Cambridge University Press.

- Linklater, A. 2009, "Grand Narratives and International Relations." **Global Change, Peace and Security**, 21: 3-17.
- Linklater, A. 2010, The English school conception of International society: Reflections on western and non-western perspectives, **Ritsumeikan Annual Review of International Studies**, ISSN 1347-3214, vol. 9, pp. 1-13.
- Linklater, A. and Suganami, H. 2006, **The English School of International Relations: A Contemporary Reassessment**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Little, R. 2005, "The English School and World History", in Alex J. Bellamy, **International society and its Critics**, Oxford: Oxford University press, pp. 45-63
- Little, R. 2008, "The Expansion of the International Society in Heeren's Account of the European States-System", **Centre for Governance and International Affairs Working Paper**, No. 7-8: University of Bristol, 1-20.
- Maione de souza, Emerson 2008, "Re-evaluating the contribution and Legacy of Hedley Bull", **Brazilian Political Science Review**, Vol. 3, No Se, pp. 96-126.
- Manning, C. 1962, **The Nature of International Society**, London: Macmillan.
- Meyer, J. W. et al 1997, "World Society and the Nation-State". **American Journal of Sociology**, 103 (1), pp. 144-81.
- Neumann, I. 2011, "Entry into International Society Re-conceptualized: The Case of Russia", **Review of International Studies**, 37(2): 463-484.
- Nexon, D. H. 2009, **The Struggle for Power in EarlyModern Europe: Religious Conflict Dynastic Empires, and International Change**, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- O'Brien, P. 1984, "Europe in the World Economy." In Hedley Bull and Adam Watson, **The Expansion of International Society**, Oxford: Oxford University Press.
- Onuma, Y. 2000, "When was the Law of International Society Born? An Inquiry into the History of International Law from an Intercivilizational Perspective", **Journal of the History of International Law**, 2: 1-66.
- Pella Jr, J. A. 2015, **Africa and the Expansion of International Society: Surrendering the Savannah**, New York: Routledge.
- Ralph, J. 2013, "Another Revolt Against the West?" in Robert W. Murray (ed.), **System, Society & the World: Exploring the English School of International Relations**, Bristol, e-International Relations, pp.51-53.
- Reus-Smit, C. and Dunne, T. 2017a, "Introduction", in Tim Dunne and Christian Reus-Smit (eds.), **The Globalization of International Society**, Oxford: Oxford University Press, pp. 1-17.
- Reus-Smit, C. and Dunne, T. 2017b, The Globalization of International Society, in in Tim Dunne and Christian Reus-Smit (eds.), **The Globalization of International Society**, Oxford: Oxford University Press, pp. 18-43.

- Röling, B. V. A. 1990, "Are Grotius' Ideas Obsolete in an Expanded World?" In H. Bull, B. Kingsbury, and A. Roberts (eds.), **Hugo Grotius and International Relations**, 281–300. Oxford: Clarendon Press.
- Stivachtis, Y. A. 1998, **The Enlargement of International Society: Culture versus Anarchy and Greece's Entry into International Society**, London: Macmillan.
- Stivachtis, Y. A. 2011, "Historical sociology and International Relations", in Robert A. Denemark (ed.), **The International Studies Encyclopedia, 12 Volume Set**, London: Wiley-Blackwell, pp. 3376-3395
- Strang, D. 1990, "From Dependency to Sovereignty: An Event History Analysis of Decolonization 1870–1987", **American Sociological Review**, 55 (6), pp. 846–60.
- Suzuki, S. 2005, "Japan's Socialization into Janus-faced European International Society", **European Journal of International Relations**, 11(1), 137–164.
- Valbjørn, M. 2012, "The New Middle East and the Encounter with the Global Condition: Exploring the Global/Regional Interplay from the Perspective of the New English School", in Stephan Stetter (ed.), **The Middle East and Globalization: Encounters and Horizons**, London: Palgrave Macmillan, pp. 171-190.
- Wallerstein, I. 1980, **The Modern World-System II: Mercantilism and the Consolidation of the European World Economy, 1600–1750**, New York: Academic Press.
- Watson, A. 1987, "Hedley Bull, State Systems, and International Societies", **Review of International Studies**, 13(2): 147–153.
- Watson, A. 1992, **The Evolution of International Society: A Comparative Historical Analysis**, London: Routledge.
- Watson, A. 1984, "European International Society and its Expansion" In Hedley Bull and Adam Watson (eds.), **The Expansion of International Society**, Oxford: Clarendon Press, pp. 13–32.
- Wheeler, N. J. 2000, **Saving Strangers: Humanitarian Intervention in International Society**. Oxford: Oxford University Press.
- Wight, M. 1977, **Systems of States**, Edited by H. Bull. Leicester: Leicester University Press.
- Zhang, Y. 1991, "China's Entry into International Society: Beyond the Standard of Civilization", **Review of International Studies**, 17(1): 3–16.